

نگاهی به رجزهای اصحاب عاشورا و اهداف آنها – سید مرتضی موسوی گرمارودی
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال چهاردهم، شماره ۵۶ «ویژه کتابشناخت متون امامیه»، پاییز ۱۳۹۶، ص ۱۴۶-۱۸۸

نگاهی به رجزهای اصحاب عاشورا و اهداف آنها

سید مرتضی موسوی گرمارودی*

چکیده: رجز نوعی شعر است که سلحشوران و پهلوانان در آغاز نبرد می‌خوانند و اغراض متعددی از بیان آن داشتند. در روز عاشورا نیز یاران حضرت سیدالشهداء علیه السلام و خود آن بزرگوار با رجزهایی به نبرد پرداخته‌اند که در کتب مقاتل نقل شده است. مقاله حاضر نگاهی گذرا به این اشعار و محتوای آن‌ها دارد.

کلیدواژه‌ها: رجز، عاشورا، اصحاب عاشورا، امام حسین علیه السلام.

* استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده پژوهشی، دانشگاه علوم پزشکی مشهد، مشهد، ایران.
dr.m.garmaroodi@gmail.com

پیشگفتار

پنجاه سال پس از پیامبر بزرگوار اسلام، کسانی که خود را مسلمان معرفی می‌کردند، آگاهانه امام معصوم علیهم السلام، سید جوانان بهشت و پنجمین نفر از اهل بیت عصمت و طهارت را به جرم خروج بر خلیفه وقت، همراه با همه خاندان و اصحابش به طرزی فجیع قتل عام نمودند. سؤال این است که در این نبرد نابرابر چه کسانی و با چه عقیده‌ای خون بهترین اهل زمین را ریختند؟ آیا آنچنان که پاره‌ای از منابع گفته‌اند آنان شیعه امام حسین علیهم السلام بوده‌اند؟ و اگر شیعه نبودند عقیده ایشان چه بوده است؟ آیا در شعرهایی که در روز عاشورا رد و بدل شده اشاره‌ای به عقاید ایشان شده است؟ چرا کسانی که سر حضرت سیدالشهداء را از تن جدا کردند خود را مسلمان می‌دانستند؟ این چه اسلامی است که پاره تن پیامبر ﷺ را پاره می‌کنند و تکبیر می‌گویند و زنان و دختران خاندان رسول خدا ﷺ را به اسارت می‌برند و ...

يا نفس لا تخشى من الكفار وَأَشِرِى بِرَحْمَةِ الْجَبَارِ
مع النبي السيد المختار قَدْ قطعوا بِعَيْهِم مَيْسَارِي
فَأَصْلَلُهُمْ يَا رَبَّ حَرَّ النَّارِ^۱

«ای نفس از کفار نترس و در کنار پیامبر، سرور و برگزیده خدا، تو را به رحمت خدای جبار مژده باد. آنان با ستمکاری، دست چپ مرا قطع کردند، پروردگارا، آنان را به آتش [دوزخ] وارد کن.»

این فریاد کیست؟ این بانگ رسای قمر منیر بنی‌هاشم است که در گوش تاریخ پژواکی هماره دارد. این کلام بزرگ‌مردی است که تلو معصوم است و امام چهارم علیهم السلام درباره او می‌فرماید: همانا عمومیم عباس علیهم السلام درجه‌ای در روز قیامت

۱. مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۶، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۰.

دارد که همه شهدا به آن غبطة می‌خورند.^۱

و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند رحمت کند عمومیم عباس را، به راستی او دارای ایمانی سخت و بصیرتی ژرف در دین بود.^۲

چنین بزرگ مردی سپاه کوفه را کفار معرفی می‌کند. این رجز و سایر رجزهای اصحاب عاشورا به خوبی نشان می‌دهد که قاتلان امام حسین علیه السلام تنها نام اسلام را یدک می‌کشیدند و عرصه نبرد عاشورا آوردگاه دو دین است؛ یکی باطل و دیگری حق. اگرچه پیروان یزید از حربه دین علیه دین استفاده می‌کردند و می‌خواستند خود را صاحب دین واقعی نشان دهند ولی بصیرت اصحاب عاشورا نقاب نفاق را از چهره یزیدیان کنار زده و حقیقت را بی‌پرده به تاریخ و وجدان بیدار مردم همه قرون و اعصار نمایانده است.

پژوهش حاضر بر آنست که با تکیه بر رجزهای اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام و بنی هاشم و شخص آن حضرت، ماهیت و اعتقاد قاتلان آن بزرگوار را افشا کند و نشان دهد که آنها نه تنها شیعه حضرت ابا عبدالله علیه السلام بلکه سنی‌های محب اهل بیت هم نبوده‌اند. بلکه ناصبیانی بوده‌اند که مورد لعن خدا و رسول علیه السلام و اهل بیت علیه السلام و همه مؤمنین اند.

دین باطل از کجا نشأت گرفت؟ و موضع اهل بیت علیه السلام در برابر آن، چه بود؟

۱. روای عن علی بن الحسین علیه السلام: «رحم الله العباس فلقد أثر وأبلى، وفدى أخيه بنفسه حتى قطعت يداه، فأيدله الله عز وجل منهما جناحين يطير بهما مع الملائكة في الجنة كما جعل لجعفر بن أبي طالب، وأن العباس عند الله تبارك وتعالى منزلة يغبطونها جميع الشهداء يوم القيمة».

مقتل أبو مخنف: ص ۱۷۶، الأمالی: ص ۵۴۷ ح ۱۰، الخصال (الصدوق): ص ۶۸ ح ۱۰۱، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۹۸ ح ۴ (عن الأمالی والخصال).

۲. روای عن أبي عبدالله الصادق علیه السلام أنه قال: «كان عمنا العباس بن على نافذ البصيرة، صلب الإيمان، جاهد مع أبي عبدالله علیه السلام وأبلى بلاه حسناً ومضى شهيداً».

مقتل أبو مخنف: ص ۱۷۶، سر السلسلي العلوية (أبي نصر البخاري): ص ۸۹.

با غروب خورشید رسالت، ماجرای سقیفه شکل گرفت و افرادی بر منبر پیامبر ﷺ برآمدند که از خلافت آن حضرت فقط به بُعد حکومت سیاسی می‌اندیشیدند. آنان کلام رسول خدا ﷺ در غدیرخم که امّت را به تمسّک به قرآن و اهل‌بیت فرمان داده بود آگاهانه زیرپا نهادند.^۱ کسانی که نه وارثان علم پیامبر بودند و نه از جانب او برای خلافت تعیین شده بودند. کوشش‌های اهل‌بیت رسول خدا ﷺ یعنی امام عارفان، امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی طالب علیهم السلام و دختر گران‌قدر پیامبر ﷺ، بانوی بانوان بهشت، حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا (سلام الله علیہما) برای احراق حق مولی الموحدین و جلوگیری از انحراف به جایی نرسید و حمله به بیت شریف امام معصوم که سبب شهادت حضرت فاطمه سلام الله علیہما شد^۲ ابعاد دیگری از اهداف و انحراف حکومت را آشکار کرد.

پیامبر ﷺ در ۲۳ سال دوران رسالت خود با سه گروه دشمن موواجه شد و با ایشان به نبرد پرداخت که به ترتیب عبارت‌اند از: کفار و مشرکین، یهود و منافقین؛ اما تنها بر دو گروه نخست پیروز شد و نتوانست منافقان را ریشه‌کن کند. سؤال اینجاست که منافقان پس از رحلت پیامبر ﷺ چه شدند؟

در مدت بیست و پنج سال حکومت خلفا، هیچ کار کلیدی و مهمی به بنی‌هاشم و به ویژه به امیر مؤمنان واگذار نمی‌شود. بهانه خلفا این است که قریش دوست ندارد هم نبوّت و هم خلافت در یک خانواده (اهل‌بیت) باشد.^۳

۱. در باره متن حدیث غدیر و استناد آن از طرق فریقین علاوه بر کتاب ارزش‌مند و مفصل «الغدیر» می‌توانید به کتاب کم حجم و پر فایده (خطابه غدیر در آینه استناد) از محمد باقر انصاری رجوع فرمایید.

۲. در کتاب (الهجوم علی بیت فاطمه / عبدالزهرا مهدی) تمام روایان این واقعه را در چهارده قرن معرفی نموده است.

۳. شرح نهج البلاغة (ابن أبي الحديد): ج ۱ ص ۱۸۹: آنَّهُ قَالَ عُمَرُ لِابْنِ عَبَّاسٍ... إِنَّ قَوْمَكُمْ كَرِهُوا أَنْ تَجْتَمِعَ لِكُمُ الْتُّبُوّةُ وَالْخِلَافَةُ فَتَنَهُيُونَ فِي السَّمَاءِ بَدْخَأْ وَشَمَخَا. بحار الأنوار: ج ۳۱ ص ۷۵ (عنه).

در این سال‌های طولانی، نسلی به دنیا می‌آید که نه پیامبر را دیده و نه جانشین برق او را، و طبیعی است که هیچ شناختی نسبت به امام زمان معصوم خود و جایگاه وی در اسلام ندارد. بدعت‌ها و انحراف‌ها یکی پس از دیگری توسط خلفاً پدید می‌آیند و نسل نو خاسته بی‌آن‌که بداند، آن بدعت‌ها را جزء دین می‌انگارد و گردن می‌نهد و عمل می‌کند تا جایی که تبدیل به عادت می‌شوند. بُعد معرفتی دین به فراموشی سپرده می‌شود و دین خلاصه می‌شود در اجرای پوسته‌ای از اعمال عبادی که آن هم کم و بیش توسط حاکمان دست‌کاری شده بود، مانند: وضو و نماز جماعت و... و به ویژه جهاد، بی‌آن‌که از اهداف معنوی و مشروعيت آن پرسیده شود.

جلوگیری از بیان و تدوین احادیث نبوی به بهانه‌های واهمی^۱، امت را از علوم

المسترشد (الطبری): ص ۶۱۶ ح ۲۸۲: وروی عثمان بن أبي شيبة قال: حدثنا حریز عن الأعمش عن طارق بن شهاب قال: لما قدم عمر الشام لقيته أسفقتها ورؤسها، وقد تقدمه العباس بن عبد المطلب على فرس، وكان العباس جميلاً بهيا، فجعلوا يقولون: هذا أمير المؤمنين، ويقولون له السلام عليك يا أمير المؤمنين فيقول: لست بأمير المؤمنين ورأي، وأنا والله أولى بالامر منه، فسمعه عمر قال: ما هذا يا أبا الفضل؟ قال: هو الذي سمعت، فقال: لكنني أنا وإياك قد خالفنا بالمدينة من هو أولى بها منك، قال العباس: ومن هو؟ فقال: على بن أبي طالب قال: فما الذي منعك وصاحبك أن تقدماء؟ فقال: خشية أن يتواترها عقلكم إلى يوم القيمة، وكرهنا أن تجتمع لكم النبوة والخلافة!! قال له العباس: إن من حسنتنا فإنما يحسد رسول الله، تاريخ الطبری: ج ۳ ص ۲۸۹.

كتاب سليم بن قيس: ص ۱۵۳: فلما تخوف أبو بكر أن ينصره الناس وأن يمنعوه بادرهم فقال له: كل ما قلت حق قد سمعناه بأذانتنا وعرفناه ووعنته قلوبنا، ولكن قد سمعت رسول الله ﷺ يقول بعد هذا: (إنا أهل بيت اصحابنا الله وأكرمنا واختار لنا الآخرة على الدنيا، وإن الله لم يكن ليجمع لنا أهل البيت النبوة والخلافة). فقال على عليه السلام: هل أحد من أصحاب رسول الله ﷺ شهد هذا معك؟ فقال عمر: صدق خليفة رسول الله، قد سمعته منه كما قال، وقال أبو عبيدة وسالم مولى أبي حذيفة ومعاذ بن جبل: صدق، قد سمعنا ذلك من رسول الله ﷺ.

۱. تذكرة الحفاظ (الذهبي): ج ۱ ص ۲: ومن مراسيل ابن أبي مليكة ان الصديق جمع الناس بعد وفاة نبيهم فقال إنكم تحدثون عن رسول الله ﷺ أحاديث تختلفون فيها والناس بعدكم أشد اختلافاً فلا تحدثوا عن رسول الله شيئاً فمن سألكم قولوا بيننا وبينكم كتاب الله ﷺ فاستحلوا حاله وحرموا حرامه.

الطبقات الكبرى (ابن سعد): ج ۵ ص ۱۸۸: قال القاسم بن محمد بن أبي بكر: إن الأحاديث كثرت على عهد عمر بن الخطاب فأشند الناس أن يأتيوه بها فلما أتواه بها أمر بتحريفيها.



نبوی محروم کرد و راه دسترسی به شناخت اهل بیت و فضایل ایشان را بست.
پس از رسول خدا ﷺ بسیاری از اعراب مرتد شدند.^۱ این موضوع به خوبی نشان می‌دهد که افراد جزیره‌العرب، هنوز آن‌طور که باید و شاید، اسلام را نمی‌شناخند و ایمان وارد قلب‌هایشان نشده بود.

آیا شایسته نبود آنان که خود را جانشین پیامبر ﷺ معرفی کرده بودند و قبایل مرتد را به ضرب شمشیر به اطاعت دوباره از حکومت برگرداندند، قبل از هر کار به تعلیم و تربیت ایشان می‌پرداختند؟ اماً افسوس که اغراض سیاسی و عدم علم و آگاهی موجب شد که همین اعراب را به فتح کشورها فرستادند. بعضی از این فاتحان فجایعی آفریدند که تاریخ از بیان آن شرمگین است.

آیا اجازه داشتند که به کشورهای دیگر حمله کنند؟ مگر ندیدند که تمامی جنگ‌های زمان رسول خدا ﷺ بر او تحمیل شده بود؟ آیا اسلام با شمشیر مردم را مسلمان کرد یا با محبت؟ آیا ندیدند بلال‌ها و عمّارها در دوران مکه زیر شکنجه تا پای مرگ استقامت می‌کردند؟ آیا پیامبر ﷺ آن‌ها را به زور سرنیزه مسلمان کرده بود، یا با نشان دادن ارزش‌ها و مهر و محبت؟ آیا خداوند جلت عظمته نفرمود: «لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظًا لِّلْقَلْبِ لَنَفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ»^۲ «اگر خشن و سخت دل بودی از دور و برت پراکنده می‌شدند»؟ آیا امیر مؤمنان جهاد در راه خدا را دوست نداشت که در فتوحات دوران خلفاً شرکت نکرد؟ پس چرا در آخر عمر شریف‌ش در جمل و صفين و نهروان شمشیر می‌زد؟ آیا او همان نیست که

الطبقات الکبری (ابن سعد): ج ۲ ص ۳۳۶: قال محمود بن لبید: سمعت عثمان بن عفان على منبر يقول: لا يحل لاحد يروى حديثا لم يسمع به في عهد أبي بكر ولا عهد عمر.

۱. هنگامی که اوبیکر به مسند خلافت تکیه زد بسیاری از اعراب مرتد شدند و جنگهای رده اتفاق افتاد که شرح آنها در اکثر کتب تاریخ اسلام آمده است از جمله در الفتوح (ابن اعثم کوفی): صص ۹ تا ۴۶.

۲. آل عمران: ۱۵۹

می فرمود: «والله هزار ضربه شمشیر بر فرق من برایم گواراتر است از این که در بستر بمیرم»^۱، پس لاجرم باید پذیرفت که آن حضرت نه حکومت خلفا را مشروع می دانست و نه فتوحات ایشان را.

همچنین حاکمان برای برخی از صحابه حق تشرعی قائل شدند و هرجا که خواستند به اجتهاد خود عمل کردند، حتی اگر خلاف نص قرآن بود.^۲

به کار گماردن کارگرانی از قبیل معاویه، مغیرة بن شعبه، ولید بن عقبة بن أبي معیط، سمرة بن جندب، عبدالله بن عامر بن کریز و امثال ایشان که از تقوا و ارزش‌های اسلامی بی بهره بودند؛ برگی دیگر از کارنامه خلفا در این دوران است. در یک کلام؛ جاهلیت عرب - که در دوره بیست و سه ساله رسالت پیامبر ﷺ با زحمات طاقت‌فرسای آن بزرگوار و فداکاری‌های امام علی علیه السلام چون آتشی زیر خاکستر شده بود و می‌رفت تا به کلی نابود شود - پس از پیامبر ﷺ دوباره شعله‌ور شد و ریاست طلبی و دنیادوستی و زراندوزی و حب شهوت و... بعضی از اصحاب را واله کرد.

اسلام ناب که به فرموده پیامبر ﷺ تمسک بی‌چون و چرا از تقلین (قرآن و اهل بیت) بود تا امت هرگز گمراه نشود، به شعار «حسبنا کتاب الله»^۳ فرو کاست و

۱. قال أمير المؤمنين علیه السلام في خطبة يوم الجمل: «والذى نفس ابن أبي طالب بيده لألف ضربة بالسيف أهون على من ميتة على الفراش».

نهج البلاغة: ج ۲ ص ۳، الكلام، ۱۲۳، الكاف: ج ۵ ص ۵۳ ح ۱ وح ۴، الجمل (المفید): ص ۱۹۰.
الفتوح (ابن اعثم الكوفي): ج ۲ ص ۴۶۸، تاريخ اليعقوبي: ج ۲ ص ۲۰۹، ربيع الأبرار (الزمخشري): ج ۴ ص ۱۳۴، الفتوح (ابن اعثم الكوفي): ج ۲ ص ۴۶۸، المناقب (الخوارزمي): ص ۱۸۵، مطالب المسؤول (محمد بن طلحة الشافعی): ص ۲۱۳.
۲. رک : اجتهاد در مقابل نص (سید عبدالحسین شرف الدین / ترجمه علی دوانی).

۳. صحيح البخاري: ج ۷ ص ۹۶ عن ابن عباس قال: لما حضر رسول الله ﷺ وفي البيت رجال فيه عمر بن الخطاب قال النبي ﷺ هلم اكتب لكم كتاباً لا تضلوها بعده، فقال عمر: إن النبي ﷺ قد غلب عليه الوجه وعندكم القرآن، حسبنا كتاب

موجب دوری امت از اهل بیت گردید. مردم دچار انحراف در عقیده و عمل شدند^۱ و مکتبی انحرافی شکل گرفت که گرچه نام اسلام را یدک می‌کشید، در تمامی اصول و فروع با اسلام ناب فاصله‌ها داشت.^۲ در آغاز، این اختلاف چندان مشهود نبود، اما هرچه می‌گذشت بیشتر و بیشتر رخ می‌نمود.

ایام خلافت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیہ السلام فرا رسید و مردمی که خسته از تبعیض‌ها و ظلم‌ها بودند خواستار حکومت او شدند، حال آن‌که جز اندکی از صحابه و یاران باتقوای آن حضرت کسی اسلام راستین الهی و پیشوای معصوم آن را نمی‌شناخت و به فرموده خود آن حضرت "افقها مه آلد و تاریک شده و صراط مستقیم و راه و روش سلوک زمان پیامبر تغییر یافته است."^۳ امام معصوم -که جان رسول خدا علیه السلام و تبلور اسلام ناب بود- بلاfacسله با کنار گذاشتن والیان فاسد، به تطهیر جامعه از بدعت‌ها همت گماشت، اما ناکثین و قاسطین و مارقین قد برافراشتند و سه جنگ ویرانگر را بر امیر مؤمنان تحمیل نمودند.^۴ امام علیہ السلام همان‌گونه که پیامبر فرموده بود ابتدا با نصیحت و خیرخواهی و سپس از

الله، فاختالف أهل البيت فاختصموا منهم من يقول قربوا يكتب لكم النبي ﷺ كتاباً لن تصلوا بهده ومنهم من يقول ما قال عمر، فلماً أكثروا اللغو والاختلاف عند النبي ﷺ قال رسول الله ﷺ قوموا.

واظر: المسترشد: ص ۶۸۱، الأمالی (المفید): ص ۳۶ ح ۳، بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۴۷۴ ح ۲۱۲.

مسند أحمد: ج ۱ ص ۳۳۴ و ۳۳۶، صحيح مسلم: ج ۵ ص ۷۶، السنن الكبرى (النسائي): ج ۳ ص ۴۳۳ ح ۵۸۵۲، صحيح

ابن حبان: ج ۱۴ ص ۵۶۲

۱. نهج البلاغه خطبه ۳ (شقشقية).

۲. بازشناسی دو مکتب (ترجمه معلم المدرستین) سید مرتضی عسکری / ترجمه محمدجواد کرمی.

۳. نهج البلاغه ، خطبه ۹۲ ؛ شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحیدد ، ج ۷ ، ص ۹۱

۴. معانی الأخبار: ص ۲۰۴ ح ۱: قال الصادق علیه السلام: قال رسول الله ﷺ لام سلمة: يا أم سلمة، اسمعى وشهادى هذا علىَّ بن أبي طالب سيد المسلمين، وامام المتقين، وقائد الفرّ المخلّبين، وقاتل الناكثين والمارقين والقاسطين. قلت: يا رسول الله، من الناكثون؟ قال: الذين يباعونه بالمدينة وينكرونه بالبصرة. قلت: من القاسطون؟ قال: معاوية وأصحابه من أهل الشام. قلت من المارقون؟ قال: أصحاب الibernون.

سر ناچاری به نبرد با فتنه‌گران پرداخت. حاصل این فتنه‌ها شکاف بین مسلمین و پدیدار شدن نواصیب و تضعیف حکومت علوی و تقویت دشمنانی از قبیل معاویه و عدم تحقیق تطهیر جامعه از بدعت‌های دوران خلفاً بود.

عدم شناخت مردم از خاندان رسول خدا را به خوبی در سخنان امام حسن مجتبی علیه السلام - هنگامی که امیر مؤمنان او را به کوفه فرستاد تا برای جنگ با ناکشین نیرو فراهم آورد - و واکنش سرد مردم کوفه شاهدیم.^۱ آنان که به امام پیوستند، با آنان که در جبهه مقابل بودند در علم و عمل و عقیده چندان تفاوتی نداشتند.

نسلی که پیامبر را ندیده بود و از اسلام فقط تعالیم خلفای سه‌گانه را می‌شناخت و بدنه اصلی جامعه را تشکیل می‌داد، در این جنگ‌ها رودرروی اسلام نبوی اصیل ایستاد و ابزار دست دشمنان امیر مؤمنان شد، همان امیر مؤمنانی که پیامبر فرمود: یا علی، جز مؤمن کسی تو را دوست ندارد و جز منافق کسی با تو دشمنی نمی‌ورزد.^۲

تأسف بار این است که کسانی که در رکاب امام بودند نیز - جز تعدادی بسیار اندک - شیعه سیاسی بودند، یعنی در عقیده و عمل پیرو خلفاً و دوست‌دار ایشان بودند و امیر مؤمنان را، تنها برای حاکمیت بهتر از دیگران می‌دانستند نه آنکه او را در جمیع جهات، امام معصوم و مقتداً و واجب الاطاعه بدانند. کم نبودند افرادی از سپاه امیر مؤمنان مانند ربيع بن خثیم که در جنگ با ناکشین و قاسطین و مارقین دچار تردید جدی بودند و حتی درخواست کناره‌گیری از جنگ می‌کردند؛^۳ یا در اثنای جنگ از امیر مؤمنان علیه السلام می‌پرسیدند "ما نماز می‌خوانیم و

۱. شرح الاخبار (القاضی النعمان): ۱: ۳۸۲ - ۳۸۴/۳۸۶.

۲. سنن الترمذی: ج ۵ ص ۳۰۶ ح ۱۹۷، الأمالی (الصدوq): ص ۳۸۱۹ ح ۲۰۸: قال رسول الله ﷺ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قدْ عَهَدَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا يَحِبُّ إِلَّا مُؤْمِنًا، وَلَا يَغْضُبُ إِلَّا مُنَافِقًا.

۳. وقعة صفين، ابن مازحم المنقري / ص ۱۱۵.

آنها نیز نماز می‌خوانند. ما روزه می‌گیریم و آنها نیز روزه می‌گیرند و ... آیا ما بـرـحـقـیـمـ یـاـ آـنـهـاـ؟ـ وـ اـمـیرـ مـؤـمنـانـ درـ پـاسـخـ مـیـ فـرـمـودـ:ـ بـهـ عـمـارـ یـاسـرـ مـراـجـعـهـ کـنـ؟ـ هـنـگـامـیـ کـهـ آـنـ مرـدـ اـزـ عـمـارـ هـمـیـنـ سـوـالـ رـاـ مـیـ پـرسـدـ عـمـارـ مـیـ گـوـیدـ:ـ ...ـ مـوـاضـعـ مـاـ اـینـکـ هـمـانـ مـوـاضـعـیـ اـسـتـ کـهـ بـهـ رـوـزـهـایـ بـدـرـ وـ اـحـدـ وـ حـنـینـ درـ زـیرـ پـرـچـمـهـایـ پـیـامـبـرـ خـدـاـ ﷺـ دـاشـتـیـمـ وـ آـنـانـ درـ مـوـاضـعـ اـحـزـابـ مـشـرـکـ آـنـ رـوـزـهـاـ قـرـارـ دـارـنـدـ.ـ آـیـاـ آـنـ لـشـکـرـ وـ یـکـایـکـ اـفـرـادـشـ رـاـ مـیـ بـیـنـیـ؟ـ بـهـ خـدـاـ سـوـگـنـدـ چـنـانـ مـیـ خـوـاستـ کـهـ تـمـامـ کـسـانـیـ کـهـ هـمـرـاهـ مـعـاوـیـهـ آـهـنـگـ پـیـکـارـ باـ مـاـ کـرـدـهـ وـ اـزـ دـینـیـ کـهـ مـاـ بـرـ آـنـیـمـ جـداـ شـدـهـاـنـدـ پـیـکـرـیـ وـ اـحـدـ بـوـدـنـدـ وـ مـنـ آـنـ پـیـکـرـ رـاـ بـهـ شـمـشـیـرـ مـیـ زـدـمـ وـ تـکـهـ تـکـهـ مـیـ کـرـدـمـ...ـ^۱

یـاـ اـمـیرـ مـؤـمنـانـ درـ پـاسـخـ کـسـیـ کـهـ اـزـ تـرـدـیدـ بـعـضـیـ اـزـ مـرـدـ گـزارـشـ مـیـ دـادـ کـهـ نـمـیـ دـانـنـدـ حـقـ بـاـ خـلـفـاستـ یـاـ بـاـ اـمـامـ عـلـیـ عـلـیـلـاـ،ـ مـیـ فـرـمـودـ:ـ حـقـ رـاـ بـشـنـاسـ اـهـلـ آـنـراـ خـواـهـیـ شـناـختـ.^۲

رـیـشـهـ اـیـنـ عـدـمـ شـناـختـ وـ سـرـگـرـدـانـیـ،ـ پـیـروـیـ اـزـ پـیـشوـایـانـ بـاطـلـیـ اـسـتـ کـهـ بـیـسـتـ وـ پـنـجـ سـالـ بـهـ جـایـ اـمـامـ مـعـصـومـ بـرـ اـرـیـکـهـ قـدـرـتـ تـکـیـهـ زـدـنـدـ وـ مـرـدـ رـاـ گـمـرـاهـ کـرـدـنـدـ.ـ درـ زـمـانـ پـیـامـبـرـ ﷺـ،ـ مـرـزـ بـیـنـ حـقـ وـ بـاطـلـ آـشـکـارـ بـودـ وـ هـمـهـ مـرـدـ،ـ اـزـ پـیـامـبـرـ مـعـصـومـ -ـکـهـ کـرـدـارـ وـ گـفـتـارـ اوـ فـصـلـ الـخـطـابـ بـودـ-ـ تـبـعـیـتـ مـیـ کـرـدـنـدـ.ـ اـمـاـ اـینـکـ سـالـهـاـ بـودـ کـهـ حـقـ وـ بـاطـلـ بـهـ هـمـ آـمـیـخـتـهـ بـودـ وـ گـرـوـهـاـ وـ اـحـزـابـ گـونـاـگـونـیـ پـدـیدـ آـمـدـهـ بـوـدـنـدـ.ـ زـمـانـیـ طـولـانـیـ هـمـرـاهـ بـاـ آـرـامـشـ،ـ لـازـمـ بـودـ تـاـ اـمـیرـ مـؤـمنـانـ بـتوـانـدـ بـهـ تـدـرـیـجـ مـرـدـ رـاـ تـرـبـیـتـ کـنـدـ وـ اـعـتـقـادـاتـ آـنـهـاـ رـاـ اـصـلـاحـ فـرـمـایـدـ.ـ دـشـمنـانـ آـنـ حـضـرـتـ

۱. هـمـانـ /ـ صـ ۳۲۲ـ.

۲. کـتـابـ الـأـمـالـ (ـ الشـيـخـ الـفـيـدـ).ـ صـ ۳ـ /ـ الـمـجـلـسـ الـأـوـلـ /ـ حـ ۳ـ.

نیز این نکته را دریافتہ بودند. لذا علاوه بر سه جنگ ویرانگر که بر آن بزرگوار تحمیل نمودند، می‌کوشیدند تا موضع آن جناب نسبت به خلفاً علنی شود، و طبیعتاً افراد بی‌ بصیرتی را که در سپاه آن حضرت بودند رودرروی او قرار دهند. در جنگ صفين کسی نظر آن حضرت را در باره خلفاً جویا شد. امام فرمود: اکنون چه جای این حرف است؟ همچنین معاویه در نامه‌های متعدد سعی می‌کرد امام را به موضع گیری شفاف در باره خلفاً و ادار کند و امیر مؤمنان همچنان طفره می‌رفت، چرا که شرایط را مناسب نمی‌دید. روشن است که اگر امام از خلفاً و عملکرد آنها راضی بود آن را به صراحة در شورای شش نفره پس از عمر بیان می‌فرمود. اما به عکس، آنجا که فرصتی می‌یابد و شرایط مقتضی است، رأی خود را در باره خلفاً صریح و بی‌پرده باز می‌گوید.^۱

اهل عراق بر خلاف اهل شام که بافت اجتماعی یکدستی داشتند، از قبیله‌های مختلف و سرزمین‌های مختلف با عقاید و سلایق و فرهنگ‌های متفاوت و بعضًا متضاد بودند. اردوگاه‌های نظامی بصره و کوفه که هزاران جنگجو از قبایل و فرهنگ‌های مختلف را در خود داشت، تبدیل به شهر شد و ساکنان آن، بی‌آنکه امام معصوم را بشناسند، در رکاب او به جنگ با شامیان پرداختند.

اوپا عراق با دسیسه‌های معاویه روز به روز بدتر می‌شد. مردم عراق اگر با معاویه می‌جنگیدند، نه به خاطر اسلام و ارزش‌های آن بود؛ بلکه به سبب تفاخر جاهلی و جلوگیری از سیطره شام بر عراق بود. اگر دعوای گذشتگان‌شان - مضری و یمانی - یا امثال آن بود، اینک همان کینه‌ها در دعوای شام و عراق بروز و ظهور می‌یافت. مردم عراق دو دسته بودند: اهل سنتی که دوست‌دار خاندان پیامبر بودند و تا زمانی که منافع دنیوی‌شان در خطر نبود، در رکاب ایشان

^۱. نهج البلاغه، خطبه سوم (شققیه).

با شام می‌جنگیدند (هرچند همچنان به بدعت‌های خلفاً پاییند بودند و در یک کلام تولی داشتند ولی تبری نداشتند)، و دسته دیگر که کمتر بودند، دشمن اهل‌بیت و ناصبی بودند همچون خوارج و سرسپردگان به بنی‌امیه و خون‌خواهان عثمان. البته تعداد اندکی از شیعیان اهل‌بیت هم بودند که عدد آن‌ها از چند هزار نفر تجاوز نمی‌کرد و امیر مؤمنان بسیاری از ایشان را برای اداره سرزمین‌های وسیع به اطراف و اکناف فرستاده بود.

امیر مؤمنان در اواخر حکومتش آرزو می‌کرد که ای کاش ده نفر از سربازان خود را بدهد و یک نفر از سپاهیانِ شام، از آن او باشد.^۱ این نشان می‌دهد که بین عقاید اهل عراق و اهل شام تفاوتی نبود و گرنه امام معصوم هرگز هیچ غیر شیعه‌ای را بر شیعه ترجیح نمی‌دهد.

نمونه‌های فراوانی از اعتراض یا دلخوری از عملکرد امام (برای مثال پس از جنگ جمل و درخواست غنیمت از امام).^۲ عدم همکاری و سکوت مرگبار در برابر دعوت آن حضرت (برای مثال هنگامی که امام فرمان جهاد با معاویه می‌داد).^۳ یا فرار به جبهه دشمن را در این سال‌ها (از جنگ جمل تا شهادت امام) از این افراد، شاهدیم.^۴

جنگ صفين هزاران کشته داشت تا جایی که بعضی از سربازان شام فریاد

۱. نهج البلاغه / خطبه ۹۶.

۲. دعایم الإسلام (القاضي النعمان): ۱: ۳۹۵، باب الحكم في غنائم أهل البغى.

۳. معانى الاخبار (الصدقوق): ۱، ۳۰۹—۳۱۰، دعائيم الإسلام (القاضي النعمان): ج ۱ ص ۳۹۰، الأغانى (أبي الفرج الأصفهانى): ج ۱۶ ص ۴۴۴.

۴. منههم: يزيد بن حبطة، خالد بن معمر، قيس بن قرة بن حبيب، مصطفى بن هبيرة، وغيرهم كثير من وجوه العرب والقبائل، انظر شرح الاخبار: ۲: ۹۶، و انساب الاشراف (البلاذري)، البداية والنهاية (ابن كثير): ۷: ۳۴۳، عنهم الكوراني في جواهر التاريخ:

۳: ۳۸.

می‌زدند که عرب نابود شد.^۱ اگر هر کشته نماینده یک خانواده باشد، این جنگ هزاران خانواده عزادار در شام و عراق برجای نهاد. بر این تعداد، کشته‌های نهروان و خانواده‌های عزادار خوارج را بیفرازید؛ آن‌گاه دلیل عدم اطاعت و سکوت و عدم اجابت دعوت امام معصوم در دو سال آخر حکومتش را در می‌یابید.^۲

اعرابی که در بیابان‌ها به غارت‌گری روزگار می‌گذراندند، و بی‌آن‌که پیامبر را ببینند یا تربیت شوند، ناگاه خود را در کاخ‌های تیسفون و سرزمین‌های آباد یافتند و در اموال حرام و لذات گناه‌آلود غرق شدند؛ با حکومت امام علی^{علیهم السلام} نه تنها از ادامه آن فتوحات و درآمدها و لذت‌های نامشروع منع شدند؛ بلکه در جنگ‌های داخلی و تحملی بی‌حاصل، اسیر فقر و رنج گردیدند و عزیزان خود را از دست دادند. این دنیاپرستان نه بصیرت صحیحی داشتند و نه می‌توانستند منشأ این مشکلات را شناسایی کنند. لاجرم با تبلیغات سوء معاویه و عمرو عاص و سایر دشمنان، مقصّر اصلی را امام معصوم می‌دیدند و بعض او و خانواده و یاران باوفای عارف و اندک او را در دل‌هایشان آبیاری می‌کردند.

با شهادت امیر مؤمنان علی^{علیهم السلام} که جان رسول خدا^{صلوات الله عليه و آله و سلم} بود، خلافت به امام مجتبی علی^{علیهم السلام} رسید.

امام مجتبی علی^{علیهم السلام} مردم را برای جنگ با معاویه فراخواند و با تعدادی از اهل کوفه و اطراف آن به سوی مدائن رفت. در ساباط مدائن یکی از خوارج با خنجر به ایشان هجوم برد و زخمی عمیق در ران آن حضرت که بر اسب نشسته بود ایجاد کرد، امام را به منزل عمومی مختار بن ابی عبیده ثقیه بردند و به مداوای او

۱. الفتوح (ابن اعثم الكوفي): ۳: ۱۷۰، مناقب آل أبي طالب: ج ۲ ص ۳۶۳، بحار الأنوار: ج ۳۲ ص ۵۸۸.

۲. نهج البلاغة: ج ۱ ص ۱۸۷، الخطبة: ۹۷.

پرداختند.^۱

معاویه از سویی با فرستادن لشکرهای کوچک و بزرگ و حمله به شهرها و روستاهای کشتار مردم بی دفاع و غارت اموال و ایجاد ناامنی سعی داشت تا چنین به مردم عراق القا کند که امام مجتبی علیه السلام عاجز از برقراری آرامش است و به درد خلافت نمی خورد. از سوی دیگر با مکاتبه با بزرگان عراق، ایشان را به وعده اموال و پادشاهی عظیم تطمیع می کرد و از یاری با امام معصوم باز می داشت.

امام علیه السلام هنگامی که با تن بیمار به کوفه باز می گشت، در اردوگاه نظامی خودش با پخش یک شایعه دروغین مورد غارت سپاه خودش قرار گرفت، به گونه ای که اگر اندک شیعیان آن حضرت نبودند شهید می شد.

این حوادث نشان می دهد که از اسلام راستین و شیعیان پیامبر ﷺ و علی علیه السلام جز اندکی باقی نمانده بود. زاویه انحراف و دین دروغینی که در سقیفه پایه ریزی شده و در آغاز ناچیز می نمود اکنون به حدی گسترده بود که دیگر نمی توانست به موازات اسلام نبوی و علوی ادامه طریق دهد.

اسلام دروغین رو در روی اسلام واقعی قرار گرفته بود و دیگر نمی توانست اهل بیت علیه السلام را تحمل کند و یکی از این دو باید برچیده می شد. امام مجتبی علیه السلام هم می توانست چون برادرش امام حسین حماسه ای چون عاشورا به وجود آورد؛ زیرا شهادت در راه خدا آرزوی همه آن بزرگواران بود، اما مانع بزرگ دیگری باقی بود و آن عدم شناخت کوفیان از معاویه بود.

این مردم دنیاپرست، از دور وصف معاویه را شنیده بودند، ولی از نزدیک او را ندیده بودند. جاسوسان معاویه از این دشمن غدار و مکار، چهره ای ساخته بودند

۱. الاخبار الطوال (الدینوری): ص ۲۱۷، البداية والنهاية (ابن كثير): ج ۸ ص ۱۶، علل الشرائع (الصدوق): ج ۱ ص ۲۲۱، الإرشاد (المفید): ج ۲ ص ۱۲.

که تا واقعیّت فاصله‌ای بسیار داشت. اگر امام تن به نبردی نابرابر می‌داد و کشته می‌شد، چه نتیجه‌ای به دست می‌آمد؟ معاویه پیروزمندانه می‌آمد و بر مسند خلافتی می‌نشست که با شمشیر به دست آورده بود و هیچ‌کس درباره مشروعيّت یا عدم مشروعيّت او و حکومتش نمی‌پرسید؛ لذا امام علی‌الله‌پس از نظرخواهی از مردم درباره جنگ با معاویه و اصرار مردم بر عدم جنگ، تن به صلحی تحمیلی داد؛ اما شروطی برای این واگذاری حکومت قرار داد. از زمرة این شروط این بود که معاویه به احکام قرآن و سنت پیامبر عمل کند و پس از خودش حکومت را به کسی ندهد.^۱

امام علی‌الله‌پس به خوبی می‌دانست که معاویه به آن شروط عمل نخواهد کرد، لاجرم چهره منافق و پلیدش افشا خواهد شد و همین طور هم شد. معاویه پس از ورود به کوفه و گرفتن بیعت از همه در حضور همه عهده‌نامه صلح را پاره کرد و گفت: «من برای نماز و روزه با شما نجنگیدم، بلکه می‌خواستم بر شما حکومت کنم و اینک به خواسته خود رسیده‌ام، از این پس اگر کسی با من مخالفت کند، سر و کارش با شمشیر و تازیانه من خواهد بود.»^۲

معاویه سال چهل و یک هجری را سال سنت و جماعت نامید؛^۳ زیرا دیگر

۱. الفتوح (ابن اعثم الكوفي): ج ۴ ص ۲۹۰، مطالب المسؤول (محمد بن طلحة الشافعی): ۳۵۷، الفصول المهمة (ابن الصباغ): ج ۲۷۸ ص ۲.

۲. المصنف (ابن أبي شيبة الكوفي): ج ۷ ص ۲۵۱ ح ۲۳: قال سعيد بن سويد: صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِنَا معاوِيَةُ الْجَمَعَةِ بِالْخِيلَةِ فِي الضَّحَى ثُمَّ خَطَبَنَا فَقَالَ: مَا قاتَلْتُكُمْ لِتُصْلِلُو وَلَا لِتُصْوِّلُو وَلَا لِتُنْجِحُو وَلَا لِتُنْزِحُو، وَقَدْ أَعْرَفُ أَنَّكُمْ تَفْطَلُونَ ذَلِكَ، وَلَكِنْ إِنَّمَا قاتَلْتُكُمْ لَا تَأْمُرُ عَلَيْكُمْ، وَقَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ ذَلِكَ وَأَنْتُمْ لَهُ كَارِهُونَ.

۳. الأربعين (الماحوزی): ص ۱۰۰: وما يشهد بذلك أنَّ المذكور في تواريختهم وسيرهم أنَّ أول من سماهم بأهل السنة والجماعة معاویة أو يزيد ابنه.

ذكر ابن بطة في الإبانة: أنَّ معاویة سمى سنة أربعين سنة اجتماع الناس عليه سنة وجماعة. وذكر الكراپیسی وهو من أهل الظاهر: أنه إنما سمى هذا الاسم بيزید بن معاویة لما دخل رأس الحسين علی‌الله‌پس، فكان كل من دخل من ذلك الباب سمى سنیاً.

کسی با او نمی‌جنگید و همهٔ پیروان خلفاً اینک خواسته یا ناخواسته به خلافت او تن داده بودند. در مساجد نمازهای جماعت با شکوه برپا می‌شد، ولی در همین مساجد که از خراسان تا شمال آفریقا در همهٔ شهرها گسترشده بود، بر منبرها بر امام معصوم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام لعن و سبّ می‌شد و هیچ یک از پیروان خلفاً اعتراض نمی‌کردند.^۱

در ماه رمضان مردم روزه می‌گرفتند و احکام شرعی خود را از فقیهان درباری -که بر سفره رنگین بنی امية نشسته بودند- می‌پرسیدند، اما هیچ‌کس از اهل‌بیت رسول خدا علیهم السلام سؤال نمی‌کرد. اگر کسی نام علی بر فرزندش می‌نهاد، کشته می‌شد، تا چه رسد به آن که علاقه یا ارادتی از خودش نسبت به اهل‌بیت نشان دهد.

معاویه دستور داد تا شیعیان را هرجا که یافتند بکشند^۲ و دستور داد تا عالمان

وذكر العسكري من عظمائهم وذوى الأمانة عندهم: أنَّ معاوية سمى ذلك العام عام السنة.

وذكر ابن عبد ربه في كتاب العقد، قال: لما صالح الحسن علیهم السلام معاوية سمى ذلك العام الجماعة.

۱. انظر الصوارم المهرقة (الشهید التستره): ۲۲۴، قال: ثم سب معاوية وبنو امية امير المؤمنين علی بن ابی طالب علیهم السلام على المنابر ثماني سنۃ.

كتاب سليم بن قيس: ص ۳۱۴: قامت الخطباء في كل كورة ومكان وعلى كل المنابر بلعن على بن ابی طالب علیهم السلام والبراءة منه والحقيقة فيه وفي أهل بيته علیهم السلام بما ليس فيه، واللعنة لهم.

معجم البلدان (الحموي): ج ۳ ص ۱۹۱: قال الرهنی:... لعن على بن ابی طالب رضي الله عنه، على منابر الشرق والغرب، الخ.

۲. كتاب سليم بن قيس: ص ۳۱۶: ثم اشتد البلاء بالأمسار كلها على شيعة على وأهل بيته علیهم السلام، وكان أشد الناس بلية أهل الكوفة لكثرتهم من بها من الشيعة. واستعمل عليهم زياذاً أخاه وضم إليه البصرة والكوفة وجميع العراقين. وكان يتبع الشيعة وهو بهم عالم لأنَّه كان منهم فقد عرفهم وسمع كلامهم أول شئ. فقتلهم تحت كل كوكب وحجر ومدر، وأجلالهم وأخافهم وقطع الأيدي والأرجل منهم وصلبهم على جذوع النخل وسمل أعينهم وطردهم وشردهم حتى انتزعوا عن العراق. فلم يبق بالعراقين أحد مشهور إلا مقتول أو مصلوب أو طريد أو هارب.

منهم: حجر بن عدى واصحابه الذين قتلوا صبراً بأمر من معاوية في مرج العذراء، تاريخ دمشق (ابن عساكر): ج ۱۲ ص ۲۱۴ - ۲۱۷ -

ومنهم: عمرو بن الحمق، من الساقطين الذين رجعوا إلى أمير المؤمنين علیهم السلام، وكتب الحسين علیهم السلام في جواب كتاب كتب إليه معاوية لعنه الله: «أو لست قاتل عمرو بن الحمق صاحب رسول النبي ﷺ، العبد الصالح الذي أبلته العبادة، فنحل جسمه،

خودفروخته دربارش به جعل حدیث بپردازند و هرچه خوبی در پیامبر و اهل‌بیت اوست، به خلفای ناحق نسبت دهنند و هرچه بدی در آن‌ها یا در بنی‌امیه هست به پیامبر و اهل‌بیت نسبت دهنند.^۱

کار به جایی رسید که از فراوانی احادیث دروغین به تنگ آمد و گفت: «حدیث درباره مظلومیت عثمان زیاد شده، از این پس درباره فضائل خلفاً و معاویه حدیث بسازید». معاویه بیست سال خلافت کرد و همه مخالفین خود را یا با شمشیر و یا با سم از پای درآورد. زبان بعضی را نیز با سکه‌های طلا و نقره بست.^۲

وصفت لونه...»، فكان عمرو عظيم المنزلة عند أمير المؤمنين والحسن والحسين عليهم السلام، قتلها معاویه لعنه الله على حصن الموصل، ورفعوا رأسه على القناة وهو أول رأس نصب على الرمح في الإسلام، وكان شهادته في زمن الحسين عليه السلام. اختيار معرفة الرجال (الطوسي): ج ۱ ص ۲۴۸ .۹۶

ومنهم: محمد بن أبي بكر، قتلها معاویه في سنة ۳۸ بيد معاویه بن حدیج وأحرقوه في جوف جيفة حمار. تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۷۸ .۹۶

ومنهم: مالک الأشتر، فقد دسَّ السُّمُّ لمالك الأشتر، فأقبل الذي سقاه إلى معاویه فأخبره بمماته فقام معاویه خطيباً وقال: أمّا بعد: فإنه كانت لعلى يمينك قطعت إدحاماً يوم صفين يعني عمار بن ياسر، وقطعت الأخرى اليوم يعني الأشتر. تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۷۱ .۹۶

۱. انظر کتب: کتاب الأربعین (محمد طاهر القمي الشیرازی): ص ۲۸۹، احادیث ام المؤمنین عائشة (مرتضی العسكري): ج ۲ ص ۱۱، حیاة الإمام الحسین عليه السلام (الشیخ باقر شریف القرشی): ج ۲ ص ۱۵۴ .۹۶

۲. کتاب سلیمان بن قیس: ص ۳۱۷ : وكتب معاویة إلى عماله: انظروا من قبلكم من شيعة عثمان ومحبيه وأهل بيته وأهل ولایته والذین یرون فضلہ ویتحدون بمناقبیه، فألنو مجالسهم وأکرموهם وقربوهم وشرفوهم، واتکنوا إلى بكل ما یروی کل رجل منهم فيه واسم الرجل واسم أبيه وмен هو. فعلوا ذلك حتى أکثروا في عثمان الحديث وبعث إليهم بالصلات والکسى وأکثر لهم القطائع من العرب والموالى. فکثروا في كل مصر وتنافسوا في المنازل والضياع واتسعت عليهم الدنيا. فلم يكن أحد يأتي عامل مصر من الأمسار ولا قرية فيروي في عثمان منقبة أو يذكر له فضيلة إلا كتب اسمه وقرب وشفع. فلبيتوا بذلك ما شاء الله. ثم كتب بعد ذلك إلى عماله: (أن الحديث قد كثر في عثمان وفشا في كل قرية ومصر ومن كل ناحية، فإذا جاءكم كتابي هذا فادعوا الناس إلى الرواية في أبي بكر وعمر، فإن فضليهما وسوابقهما أحب إلى وأقرب لعيوني وأدحض لحجته أهل هذا البيت وأشد عليهم من مناقب عثمان وفضائله). فقرأ كل قاض وأمير من ولاته كتابه على الناس، وأخذ الناس في الروایات في أبي بكر وعمر وفي مناقبهم. ثم كتب نسخة جمع فيها جميع ما روی فيهم من المناقب والفضائل، وأنفذها إلى عماله وأمرهم بقراءتها على المنابر وفي كل كورة وفي كل مسجد، وأمرهم أن ينفذوا إلى معلمی الكتابیب أن یعلموها صیانهم حتى یرووها ويتعلمونها كما یتعلمون القرآن وحتى علموها بناتهم ونسائهم وخدمتهم وحشتمهم. فلبيتوا بذلك ما شاء الله.

ده سال ایام امامت امام مجتبی علیه السلام در چنین جوی سپری شد. در این سال‌های تلاخ حفغان و رعب، شیعیان یا کشته می‌شدند یا آواره می‌گردیدند. معاویه پس از آن‌که بارها امام مجتبی علیه السلام را مسموم کرد و نتیجه نگرفت، عاقبت با همکاری دختر اشعث بن قيس منافق که همسر آن حضرت بود، ایشان را مسموم کرد و به شهادت رساند.^۱

با شهادت امام مجتبی علیه السلام امامت به امام حسین علیه السلام رسید. ده سال دوران امامت حضرت مصادف با سال‌های پایانی خلافت معاویه بود. فساد بنی‌امیه چنان گسترده شده بود که حتی پیروان خلفاً به آن معترض بودند. معاویه برخلاف شروط صلح‌نامه برای فرزند آلوده‌اش یزید از همه بیعت گرفت. تنها امام حسین علیه السلام و دو نفر دیگر باقی ماندند که بیعت نکرده بودند. معاویه در سال شصت هجری درگذشت و خلافت به یزید رسید. یزیدی که آشکارا شراب

الاحتجاج (الطبری): ج ۲ ص ۱۷: وفيه: وكتب معاوية إلى جميع عماله في جميع الأنصار: أن لا تجيزوا لأحد من شيعة على وأهل بيته شهادة، وانتظروا قبلكم من شيعة عثمان ومحبيه ومحبى أهل بيته وأهل ولاليته، والذين يرونون فضله ومناقبه فادنو مجالسيهم، وقربوهم، وأكرموهم، وакتبوا من يروى من مناقبه واسم أبيه وقبيلته، فغلو، حتى كفرت الرواية في عثمان وافتعلوها لما كان بيعث إليهم من الصلات والخلع والقطابع، من العرب والموالى، وكثير ذلك في كل مصر، وتنافسوا في الأموال والدنيا، فليس أحد يجيء من مصر من الأنصار فيروي في عثمان منقبة أو فضيلة إلا كتب اسمه، وأجيب، فلبيتوا بذلك ما شاء الله. ثم كتب إلى عماله: إن الحديث في عثمان قد كثر وفسا في كل مصر، فادعوا الناس إلى الرواية في معاوية وفضله وسوابقه، فإن ذلك أحب إلينا وأقر لأعيننا، وأدحض لحجة أهل هذا البيت، وأشد عليهم، فقرأ كل أمير وقاض كتابه على الناس، فأخذ الرواة في فضائل معاوية على المنبر في كل كورة وكل مسجد زوراً، وألقوا ذلك إلى علمي الكتابيب فعلموا بذلك صبيانهم، كما يعلمنونهم القرآن، حتى علموه ببناتهم ونسائهم وحشمتهم، فلبيتوا بذلك ما شاء الله، الخبر

۱. عيون الأنباء (ابن أبي أصبيعة): ص ۱۷۴: وقال فيه: وفي تاريخ الطبرى أن الحسن بن على رضى الله عنهما مات مسموماً فى أيام معاوية وكان عند معاوية كما قيل دهاء فدس إلى جعدة بنت الأشعث بن قيس وكانت زوجة الحسن رضى الله عنه شربة وقال لها إن قتلت الحسن زوجتك يزيد فلما توفى الحسن بعثت إلى معاوية تطلب قوله فقال لها فى الجواب أنا أحسن يزيد. مع الفحص لم نجده فى تاريخ الطبرى، ويمكن أن حذفه من طبعته الفعلية أو من نسخته المعروفة. الإرشاد (المفيد): ج

می خورد و زنا می کرد و کاری جز شکار و سگ بازی و میمون بازی نداشت.^۱
اینک اسلام اموی که حاصل اسلام خلفای جور بود، باید تکلیفش را با خاندان
نبوّت یعنی اسلام ناب نبوی، علوی، حسنی و حسینی روشن می کرد. دو دین رو
در روی هم ایستاده بودند که هر دو مدعی بودند جانشین پیامبرند. یکی با تمام
اهرم‌های قدرت و ثروت یعنی زر و زور و تزویر و دیگری با امامت، پاکی،
معصومیت، زهد، عبادت، شجاعت، شرافت خانوادگی، و در یک کلام آینه تمام
نمای خدا در زمین:

عasherai sal shast o yek hajri feraresid o fajugehaye ke piyambar ﷺ az an
 الخبر داده بود اتفاق افتاد. امام حسین علیه السلام با اندک یاران با وفايش در نبردی نابرابر
در کربلا به شهادت رسید. آن‌هم نه به دست ایرانیان یا رومیان یا حبسیان، بلکه به
دست مردم کوفه؛ یعنی پیروان خلفا و بنی امیه.

ابن زیاد با تطمیع و تهدید، کوفیان را دسته دسته روانه کربلا می‌کرد، اماً گزارش‌ها می‌گوید که عدهٔ زیادی بین راه می‌گریختند. این‌ها آن گروه از پیروان خلفاً بودند که دوست‌دار اهل‌بیت بودند. اماً آن‌ها که در کربلا امام علیؑ را محاصره کردند و حتی به کودک شیرخوارش ترحم نکردند، ناصیبیانی بودند که کمر به دشمنی، اهل‌بیت بسته بودند.

در این مقاله با استناد به رجزهای اصحاب عاشورا و رجزهای برخی از دشمنان، تقابل دو دین که از آن یاد کردیم اثبات می‌شود. پس نتیجه می‌گیریم که

١. تاريخ العقوبي: ج ٢ ص ٢٢٠، وفيه: وكتب معاوية إلى زياد، وهو بالبصرة، أن المغيرة قد دعا أهل الكوفة إلى البيعة لزيد بولالية المهد بعدي، وليس المغيرة بأحق بابن أخيك منك، فإذا وصل إليك كتابي فادع الناس قبلك إلى مثل ما دعاهم إليه المغيرة، وخذ عليهم البيعة لزيد. فلما بلغ زيادا وقرأ الكتاب دعا برجل من أصحابه يشق بفضله وفهمه، فقال: إنّي أريد أن آتمنك على ما لم آتمن عليه بطون الصحائف، أيت معاوية فقل له: يا أمير المؤمنين إن كتابك ورد على بكذا، فيما يقول الناس إذا دعواكم إلى بيعة زييد، وهو يلعب بالكلاب والقرود، ويلبس المصبغ، ويدين الشراب، ويمشي على الدفوف، وبحضورهم الحسين بن علي، الخبر.

امام حسین علیه السلام را نه تنها شیعیانش نکشته‌اند، بلکه اهل سنت دوست‌دار اهل‌بیت هم نکشته‌اند.

رجز چیست؟

رجز نوعی از شعر عربی و از قدیمی‌ترین اوزان آن است. بحر رجز از همه اوزان عربی ساده‌تر و بی‌تكلف‌تر است و شاید نخستین مرحله از مراحل شعر عربی بوده و گفته‌اند که نثر مسجع موزون به مرور ایام به رجز تبدیل شده است. سادگی و روانی رجز سبب شد تا بعضی از نقادان قدیم ادب عرب، از جمله ابوالعلاء معمری آن را «أَخْفَضْ طبقة من الشِّعْرِ» یعنی پایین‌ترین درجه شعر بنامند. نخستین کسی که رجز را طولانی و تبدیل به قصیده کرد، «أَغْلَبُ عِجْلَى» است که در زمان پیامبر ﷺ می‌زیست. سپس عجاج آن را به کمال رساند. گفته‌اند أَغْلَبْ عِجْلَى و عِجَاجْ در شعر رجز مانند امرؤ القيس^۱ و مُهَلَّهَل^۲ در قصیده می‌باشند.^۳

رجز را بحر مزدوج هم می‌گویند؛ زیرا قافیه در هر دو مصraع از یک بیت، مشترک است. مثلاً مالک اشتر در رجزی در جنگ صفين می‌فرماید:

آیتُ لَا أَرْجِعُ حَتَّىٰ أَضْرِبَا
بِسَيْفِي الْمَصْقُولِ ضَرِبًا مَعْجَبًا
أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَذْحَجٍ مَرْكَبًا
مِنْ خَيْرِهَا نَفْسًا وَ أَمًاً وَ أَبًا^۴

بحر رجز در مقاصد متعددی بکار گرفته شده است؛ از جمله بعضی از

۱. امرؤ القيس بن حجرالکندي: امير بنی اسد از شعرای زمان جاهلیت قبل از اسلام و برترین آنها به سبب وسعت خیال و بیان احساب واقعی و ذرفای ادراک و قدرت تصویر و آوردن معانی کامل در عبارات موجز است.

۲. عدی بن ربيعة التلبی معروف به مُهَلَّهَل: دایی امرؤ القيس و از شعرای نام آور دوران جاهلیت است. (المجانی الحدیثة، ج ۱، فواد إفراهم البستانی، چاپ دارالمشرق، بیروت، ۱۹۹۳).

۳. التونجي، محمد، المعجم المفصل في الأدب، ۴۷۲، نشردارالكتب العلمية، بیروت، ۱۹۹۳ م و نیز نگاه کنید به مقاله ارجوزه در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام، آیة الله العظمی خوئی (ره)، بخش مقدمه به قلم نگارنده این سطور، مجله سفینه، شماره ۱۳، ص ۱۶۳.

۴. وقعة صفين (المقری): ۱۷۴، الفتوح (ابن اعثم الكوفی): ج ۳ ص ۱۵، المناقب (الخوارزمی): ص ۲۱۶.

دانشمندان برای بیان مطالب علمی از این بحر استفاده کرده‌اند. مانند اکثر الفیه‌ها؛ از صرف و نحو^۱ گرفته تا فقه و اصول^۲ و سایر رشته‌های علوم.^۳ یا الفیه‌ای که توسط شاعران در مدایح^۴ یا مراثی یا مناقب^۵ اهل بیت علیهم السلام و دیگران سروده شده است.

یا رجزهایی که پهلوانان و سلحشوران در میدان‌های نبرد، (ارتجالاً) یا غیر ارتجالاً) سروده‌اند. در این نوشتار، سخن ما پیرامون نوع اخیر است که سابقه‌ای طولانی در شعر عرب دارد و از پرداختن به انواع دیگر، به جهت پرهیز از إطالة کلام چشم می‌پوشیم.

وزن رجز معمولاً تکرار واژه مستفعلن است^۶، مانند این بیت از الفیه ابن مالک:

مصلیاً على النّبِيِّ المصطفى و آله مستكملي الشرف
مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن
در فارسی هم این بحر با انواع سالم و غیرسالم و مثمن و مسدس و مربع و...)

۱. مانند: الفیه ابن مالک در نحو که بر آن شرح‌های فراوان نوشته‌اند.

۲. مانند: الالفیه التغایی از شهید اول محمد بن مکی (م ۷۸۶ ق).

۳. مانند: عنوان الشرف فی وشی التجف
مجموعه اسم تاریخی لأرجوزة فی تاریخ التجف و هی الأقیة و زیادة نصف الألف. للشيخ محمد بن الشیخ طاهر السماوی
المولود بالسماویة فی ۱۲۹۴ و الم توفی بالتجف ۱۳۷۰ أوله:

أحمد من قد أنشأ السماء
و الأرض و امتازهما إنشاء

محمد بن طاهر السماوی
و بعد فالذنب ذو المساوی

يقول خذ إليك عنوان الشرف
أرجوزة تضمّن تاريخ التجف

و تمامه ألف و مائتان و خمسون بیتا، رأیته بخطه ضمن مجموعة من أرجوزات، و طبع بالتجف ۱۳۶۰ و زید عليه فصار ألف و نصف ألف. أورد فيه من المعجزات المنقوله سبع عشر، و مما رأها بعينه خمسة، و أورد سبعين بیتا من بیوتات التجف في خمسين فصلاً في ۹۵ ص.

الذریعة الى تصانیف الشیعیة / شیخ آغا بزرگ طهرانی / رقم ۲۲۶۵

۴. مانند الفیه شیخ أزری که در مدح امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام سروده است.

۵. مانند الفیه آیة الله العظمی خوئی (ره) که در بیان مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام سروده است.

۶. ولی انواع دیگر چون مشطور یا منهوك یا... نیز دارد که پرداختن به ساختار آن‌ها از غرض این بحث خارج است.

آمده است.^۱

اهداف رجز

اولین و بیشترین کاربرد رجز در میدان‌های نبرد، معرفی فرد سلحشور به مبارز روبرو و نیز به سپاه دشمن است و معمولاً با ستایش از پهلوانی و قدرت خود و تشبیه خود به شیر یا اژدها برای ترساندن طرف مقابل همراه بوده است. برای مثال در اینجا به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

در جنگ خیر، از جنگ‌های صدر اسلام که ابتدا قهرمانان دو سپاه با هم می‌جنگیدند و سپس حمله عمومی آغاز می‌شد، مربح خیری پهلوان یهود این‌گونه خود را معرفی کرد:

قد علمت خیر آنی مرحّب^۲ شاکی السلاح بطل مجرّب^۳

«(اهل) خیر می‌دانند که من مرحّب، سلحشوری غرق در اسلحه و پهلوانی با تجربه...»

و امیر مؤمنان علی علیل^۴ نیز در پاسخ او چنین سرود:

أنا الذي سمتني أمي حيدرة ضرغام آجام و ليث قسوره
عبد الذراعين غليظ القصرة كلیث غابات کریه المنظرة^۵

«من آنم که مادرم مرا حیدر (شیر) نامیده است، شیر بیشه‌ها، شیر حمله‌ور. با بازوan و گردنی ستر، چون شیر نیزارها که دیدارش ناخوشایند است.»
مالک اشتر در جنگ صفين خود را چنین معرفی می‌فرماید:

إني أنا الأشتى معروف الشتر إني أنا الأفعى العراقي الذكر^۶

۱. رک: دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، واژه (رجز)، موسسه دهخدا، تهران، ۱۳۷۰. ه. ش.

۲. تاریخ الطبری: ج ۲ ص ۳۰۱، مقاتل الطالبین (ابو الفرج الاصفهانی): ص ۱۴.

۳. خزانة الادب (بغدادی): ج ۲۱ ص ۲۱، عرب بحار الأنوار: ج ۲۱ ص ۱۸.

«اینک این منم، مالک اشت، همان مالکی که به فروهشتنگی پلک چشمش معروف است... اینک این منم، ازدهای مهیب عراق.»

بریر از اصحاب حضرت سیدالشهداء علیہ السلام نیز چنین می سرايد:

أنا بير و أبي خضير
 ليث يروع الأسد عند الزير
 يعرف فينا الخير أهل الخير
 أضربكم ولا أرى من ضمير
 كذلك فعل الخير من بير

«من بُریرم فرزند خضیر، شیری که شیران از غرش او می‌هراسند. نیکوکاران نیکی ما را باور دارند. با شمشیرم شما را می‌زنم و زیانی در اینکار نمی‌بینم. چنین است کار نیک بُریر».»

دومین کاربرد رجز، بیان نسب و حسب سلحشور است که خود را با آن می‌ستاید و به آن بر دشمن فخر می‌فروشد. برای مثال، مالک اشترنخی در یکی از روزهای جنگ صفین چنین رجز خوانده است:

آليت لا أرجع حتى أضرابا
أنا ابن خير مذحج مركبا
بسيفي المصقول ضرباً معجبا
من خيرها نفساً وأمماً وأباماً

«سوگند یاد کرده‌ام که باز نگردم تا به آبگون تیغ خون پالایم ضربه‌هایی شگفت
بر دشمن فرود آورم.

من زاده نجیب‌ترین سروران قبیله مذحجم. خود از بهترین ایشانم، پدر و مادرم نیز».

حضرت سیدالشہداء علیہ السلام نیز در روز عاشورا خود را چنین معرفی می فرماید:
أنا الحسین بن علی أحمی عیالاتِ أبي

١. الفتوح (ابن اعثم الكوفي): ج ٣ ص ٥٦ وقعة صفين (ابن مزاحم المنقري): ص ٣٩٦.

٢. الفتوح (ابن اعثم الكوفي): ج ٥ ص ١٠٢، مناقب آل أبي طالب: ج ٣ ص ٢٥٠.

^٣. الفتوح (ابن اعثم الكوفي): ج ٣ ص ١٥، وقعة صفين (ابن مازام المنقري): ص ١٧٤.

آیتُ أَن لَا إِنْتَنَى أَمْضِي عَلَى دِينِ النَّبِيِّ^۱

«منم حسین بن علی. از خاندان پدرم حمایت می‌کنم. سوگند خوردهام که
تسلیم نشوم و برای دین پیامبر ﷺ جان دهم.»

سومین کاربرد رجز، عقیده یا هدفی است که فرد سلحشور به خاطر آن
می‌جنگد. برای مثال عمّار بن یاسر صحابی بزرگوار پیامبر ﷺ در جنگ جمل با
عمرو یشربی از سلحشوران سپاه عایشه روبرو شد و این رجز را خواند:
لا تبح العرصة يابن اليثري^۲ حتی أقاتلك على دين على^۳
نحن و بيت الله أولى بالنبي^۴

«مگریز و صحنه آوردگاه را ترک مکن ای فرزند یشربی، بمان تا با تو به خاطر
دین على ^۵ بجنگم، به خانه خدا سوگند که ما از شما به پیامبر ﷺ نزدیک‌تر و
سزاوار تریم.»

چهارمین کارکرد رجز در میدان‌های نبرد، بیان پلیدی‌ها و نادرستی عقیده یا
اعمال دشمن و افشاگری درباره آن‌هاست تا آیندگان و کسانی که در آن نبرد
حضور نداشته‌اند، بتوانند حقیقت را در آینه شفاف این اشعار ببینند و قضاوت
کنند. برای مثال در جنگ صفين عمر و عاصم با امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ^۶
روبرو شد و از ترس مرگ، عورت خود را برهنه کرد و با این ترفند شیطانی، از
چنگ امام معصوم -که در هیچ شرایطی به عورت کسی نمی‌نگرد- جان در بُرد،
بقیه بزرگان سپاه معاویه نیز بارها این روش رذیلانه را به کار گرفتند. مالک اشتر
در رجزی چنین می‌سراید:

أَكْلٌ يَوْمٍ رَجُلٌ شَيْخٌ شَاغِرٌ
وَ عُورَةٌ وَسْطُ الْعَجَاجِ الظَّاهِرَةِ

۱. مناقب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۲۵۸، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۹.

۲. الجمل (المفید): ۱۸۵، مناقب آل ابی طالب: ج ۲ ص ۳۴۲.

تبرزها طعنة كفٌ واترة

عمرو و بسر رمیا بالفاقرة^۱

«آیا هر روز باید پای شیخی شامی بالا رود و در میان غبار، عورت برنهای آشکار شود؟

ضریب نیزه زننده‌ای انتقام گیرنده سبب می‌شود تا آن عورت آشکار شود؛ راستی که عمرو عاص و بسر بن ارتاء به ننگ کمرشکنی گرفتار آمده‌اند.»
نمونه عاشورایی از این دو هدف در ادامه مقاله آمده است.

كسانی از اصحاب که در روز عاشورا رجز خوانده‌اند عبارتند از:

ابن عمیر كلبی، حرّ بن یزید ریاحی، بریر بن خضیر، نافع بن هلال جملی، حبیب بن مظاہر، زهیر بن قین، عبدالله و عبدالرحمن پسران عزره غفاری، یزید بن زیاد بن مهاصر (ابوالشعاء‌کندي)، عمرو ابن خالد صیداوي، خالد بن عمرو بن خالد صیداوي، جون غلام ابوذر غفاری، بشیر بن عمرو حضرمي، عبدالرحمن بن عبدالله بن الکدنیزني، حجاج بن مسروق جعفی، عمیر بن عبدالله مذحجی، سعد بن حنظله تمیمی، یحیی بن سلیم مازنی، قرّة بن ابی قرّة غفاری، مالک بن آنس کاهلی، عمرو (عمر) بن مطاع جعفی، ائیس بن معقل الاصبھی، عمرو بن جناده، مبارزه و شهادت جوانی سلحشور و رشادت مادرش، غلام ترکی، مالک بن دودان، ابراهیم بن حُصین اسدی.

و از بنی هاشم عبارتند از:

علی بن الحسین (حضرت علی اکبر علیہ السلام)، عبدالله بن مسلم بن عقیل، عون بن عبدالله بن جعفر طیار، محمد بن عبدالله بن جعفر طیار، عبد الرحمن بن عقیل بن ابی طالب، جعفر بن عقیل بن ابی طالب، قاسم بن الحسن، ابوبکر بن الحسن،

۱. الفتوح (ابن اعثم الكوفی): ج ۳ ص ۱۰۶، وقعة صفين (ابن مزاحم المنقري): ص ۶۱.

ابوبکر بن علی، عثمان بن علی، جعفر بن علی، عبدالله بن علی، عباس بن علی
بن ابی طالب علیهم السلام و حضرت سیدالشہداء حسین بن علی علیهم السلام.

همانطور که ملاحظه می شود، از ۷۲ تن شهدای کربلا، تعداد ۴۱ نفر رجز خوانده و جنگیده اند. این یعنی $\frac{56}{9}\%$ از همه سپاه کوچک حضرت ابا عبدالله علیهم السلام از این تعداد نیز ۱۷ نفر یعنی $\frac{41}{4}\%$ از کسانی که رجز خوانده اند، به بیان حقانیت دین خود که همان دین امام حسین علیهم السلام و پیامبر ﷺ است می پردازند.

به راستی شگفت آور است آیا سید جوانان بهشت باید از حقانیت دین خود بگوید؟ آنهم برای کسانی که نه ایرانی اند و نه رومی و نه حبشی! بلکه عربند و به وسیله جد او از بت پرستی نجات یافته اند؟ قطعاً چنین کسانی شیعه او نیستند، و گرنه نیاز نبود که خود را در روز عاشورا با تفصیل معرفی کند و نیاز نبود که در وسط میدان نماز بخواند، بلکه می توانست نماز خود را در خیمه بجا آورد و نیاز نبود که بفرماید: "ای شیعیان آل ابوسفیان اگر دین ندارید، لاقل آزاده باشید..."

امام معصوم و اصحاب با وفایش، علاوه بر معرفی خود به دشمن و بیان شجاعت و حسب و نسب خویش، دو هدف مهم دیگر - یعنی اظهار دین و باوری که برای آن می جنگند و نیز بطلان عقیده دشمن و سخافت باورهای ایشان - را دستمایه رجزهای خود ساخته اند. برای آن که آیندگان و امت رسول خدا ﷺ حقیقت را بدانند و از ضلالت و گمراهی برهند.

نخستین نفر، نافع بن هلال جملی است که با تیرهایی که نام خود را بر آنها نوشته بود سپاه ابن سعد را هدف قرار داد و ۱۲ نفر را هلاک کرد. وی چنین

می سرود:

أرمى بها معلمة أقواقها مسومة تجرى بها اخفاقةها

أرمى بها معلمة أقواقها

لیملانْ أرضها رشاقها

والنفس لا ينفعها اشفاعها^١

«تیرهایی که سوفارشان نشانه‌دار است، پرتاب می‌کنم و زمین را از آن‌ها بر می‌کنم. ترس از مرگ برای آدمی نفعی ندارد و او را از مرگ باز نمی‌دارد.» آن‌گاه به میدان آمد و این رجز را خواند:

أنا ابن هلال الجملى أنا على دين على

و دينه دينُ النبى^٣

«من پسر هلال جملی هستم و بر دین علی^{علیه السلام} می‌باشم و دین علی^{علیه السلام} همان دین پیامبر ﷺ است.» و نیز این رجز را می‌خواند:

أنا الغلام اليمنى الجملى

إنْ أُقْتَلَ الْيَوْمَ فَهَذَا أَمْلِى

دينی علی دین حسین و علی

و ذاکرأبی و ألاقی عملی^٢

«من جوان یمنی جملی؛ دینم همان دین حسین و علی است. اگر امروز کشته شوم این آرزوی من است و اعتقادم این است که با عمل خویش (شهادت) ملاقات خواهم کرد.»

سپس عبدالرحمن بن عبدالله بن الكلن یزنی به میدان رفت و چنین سرود:

إِنِّي لِمَنْ يَنْكِرْنِي إِبْنُ الْكَلْنَ إِنِّي عَلَى دِينِ حَسِينٍ وَ حَسَنٍ^٤

«اگر کسی مرا نمی‌شناسد، من فرزند کلنم و بر دین حسین و حسن می‌باشم.» به گزارش دیگری او چنین رجز خواند:

أنا ابن عبد اللهِ من آل يَزَن

دينی علی دین حسین و حسن

١. الفتوح (ابن اعثم الكوفي): ج ٥ ص ١٠٩، بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ٤٥ .٢٧

٢. بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ١٩. وانظر: الإرشاد (المفید): ج ٢ ص ١٠٣ .

٣. بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ٢٧، العوالم، الإمام الحسين^{علیه السلام} (البحرانی): ص ٢٧١ .

٤. أنساب الأشراف (البلذري): ج ٣ ص ١٩٦ .

أَضْرِبْكُمْ ضَرْبَ فَتَىٰ مِنَ الْيَمَنِ

أَرْجُو بِذَاكِ الفَوزَ عِنْدَ الْمُؤْتَمِنِ^۱

«من عبداللّه از خاندان یَزَنَ و دینم همان دین حسین و حسن است.

بر شما ضربت وارد می‌کنم، ضربت جوانمرد یمنی و با این کار امید رستگاری در نزد خدای مؤتمن را دارم.»

۱۷۳

چرا این دو بزرگوار، در آن عرصه هولناک، از دین خود می‌گویند و آن را دین علی و حسن و حسین (یعنی دین اهل بیت پیامبر ﷺ) معرفی می‌کنند؟ واضح است که اگر در جامعه آن روز دو دین وجود نداشت، بیان چنین مطلبی بی‌مورد بود و با واکنش منفی شخص امام حسین علیه السلام مواجه می‌شد. در احوالات جناب زهیر هم نقل شده که ابتدا گرایش عثمانی داشته و پس از برخورد با حضرت ابا عبدالله علیه السلام متحول شده و به آن حضرت پیوسته است. پیروان خلفاً اکثريت جامعه را تشکيل می‌دادند و ب بصيرت بودند و حکومت جائز و كينه توز اموي که کمر به محو خاندان پیامبر ﷺ بسته و انتقام كشته‌های بدر را می‌طلبید در تبلیغات مسموم خود، امام علی و فرزندانش را بی‌دین معرفی می‌کرد. این سخن اصحاب امام علیه السلام بیانگر این است که دین سپاه ابن زیاد، دین اهل بیت علیه السلام نیست بلکه برخلاف رضای الهی است.

اگر دین اهل بیت علیه السلام همان دین رسول خداست پس باید قاتلان حضرت ابا عبدالله بی‌دین و کافر باشند نه مسلمان. به یاد بیاوریم نامه حضرت سیدالشهداء علیه السلام به معاویه را که در آن می‌فرماید: "... آیا تو قاتل عمرو بن حمق خزانی نیستی؟ او که از اصحاب پیامبر ﷺ بود و عبادت او را رنجور کرده و چهره او را تغییر داده و جسم او را نحیف کرده بود... تو سنت پیامبر ﷺ را

۱. الفتوح (ابن اعثم الكوفي): ج ۵ ص ۱۰۶، مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۱

ترک کرده و با فرمان او عمداً مخالفت کردی و بدون هدایت الهی به دنبال هوای نفس خود رفتی. بعد از آن زیاد را به بصره و کوفه مسلط کردی؛ در حالی که او دست‌های مسلمانان را قطع کرده، چشمان آنها را نابینا نموده و آنها را به شاخه‌های نخل آویزان می‌ساخت. آیا تو قاتل آن دو فرد حضرمی نیستی؟ کسانی که زیاد به تو نوشته آنها بر دین علی^{علیہ السلام} هستند و تو به او نوشته که هر کس را بر دین و رأی علی^{علیہ السلام} است، بکش. او نیز به دستور تو آنها را کشته و مُثُله کرد. آیا جز این است که دین علی^{علیہ السلام} همان دین محمد^{صلوات الله علیه و سلام} است؟ خداوند تو را به خاطر گمان بد به مردم و اینکه آنها را گرفته و با شببه و تهمت به قتل رسانده و مردم را وادار به بیعت برای فرزند سفیه شرابخوار و سگ باز خود می‌کنی، فراموش نمی‌کند....^۱

روشن است که کسانی که با خداوند یا پیامبر^{صلوات الله علیه و سلام} یا اهل بیت^{آلیه السلام} دشمنی کنند، ناصبی‌اند و کافرند، حتی اگر نماز بخوانند یا روزه بگیرند. در اینجا چند روایت از معصومین^{علیهم السلام} را درباره نواصیب می‌آوریم:

کاربرد لغوی نصب، به معنی ابراز دشمنی و جنگ، در متون قرون اولیه دیده می‌شود؛^۲ اما با فرض صحت انتساب، می‌توان احادیث منقول از پیامبر اکرم^{صلوات الله علیه و سلام} را که شامل واژه نصب است، از اولین موارد کاربرد این مفهوم دانست.^۳ از جمله آن‌ها، روایتی است که شیخ صدوق از انس بن مالک از رسول خدا^{صلوات الله علیه و سلام} نقل

۱. الإحتجاج ، احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، کوشش محمد باقر موسوی، ج ۲۰. تاریخ امامان شیعه، حمید احمدی، ص ۱۴۱.

۲. مانند تقی، ابراهیم بن محمد، الغارات، ۲۷۵/۱؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوك، ۴۲۵/۶، ۹۹/۵، ۳۳۶/۲ و ۴۸۱ و ۴۴۷، ۵۰۹، ۴۶۱/۷.

۳. در این نمونه‌ها، نصب (دشمنی و یا جنگ)، نسبت به علی^{علیہ السلام} و اهل بیت^{آلیه السلام} مطرح شده است. در این احادیث به صراحت لفظ نصب آمده است؛ ولی در شمار زیادی از احادیث منقول از پیامبر^{صلوات الله علیه و سلام} – بدون ذکر لفظ نصب – به مضامون نصب که همان دشمنی با امیر المؤمنین^{علیہ السلام} است نیز، اشاره شده است.

می‌کند که: «مَنْ نَاصِبَ عَلَيًّا حَارَبَ اللَّهَ ...»^۱ و نیز حدیث مشابه دیگری که ابن مغازلی شافعی در مناقب الامام علی بن ابی طالب از قول رسول اکرم ﷺ آورده است: «مَنْ نَاصِبَ عَلَيًّا الْخَلَفَةَ بَعْدِ فَهُوَ كَافِرٌ وَقَدْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...»^۲ و روایتی دیگر از پیامبر ﷺ: «صَنْفَانِ مَنْ أَمْتَى لَا نَصِيبٌ لَهُمَا فِي إِلَاسْلَامٍ؛ النَّاصِبُ لِأَهْلِ بَيْتٍ حَرَبًا، وَغَالٍ فِي الدِّينِ مَارِقٌ مِنْهُ».»^۳

پیامبر اکرم ﷺ در یکی از خطبه‌های خود، ضمن بیان برتری علی علیهم السلام، به بحث دشمنی و مخالفت با آن حضرت نیز اشاره کرده و تأکید نمود که خداوند فرموده:

هر که با علی دشمنی کند با من دشمنی کرده و هر که از او پیروی کند مرا پیروی کرده و جنگ افروز بر او با من جنگ کرده (= من ناصبیه ناصبی) و مخالف او با من مخالفت نموده است...^۴

آن حضرت در جای دیگر و خطاب به علی علیهم السلام، ضمن اشاره به اینکه خداوند، شفاعت اهل توحید را به رسولش سپرده است، تأکید می‌کند که این شفاعت به کسانی که نسبت به علی و فرزندانش ابراز دشمنی کنند (= ناصبک و ناصب ولدک)، نمی‌رسد.^۵

در روایات، نصب درباره دشمنان حسین بن علی علیهم السلام نیز آمده است. برای نمونه، در روایتی از پیامبر ﷺ نقل شده که خداوند فرموده است:

هر کس او [حسین علیهم السلام] را بکشد، و با او به نصب، خصومت و نزاع برخیزد

۱. صدوق، محمد بن علی، امالی، ۷۷۱.

۲. ابن مغازلی، علی بن محمد، مناقب علی بن ابی طالب علیهم السلام، ۹۳، ح ۶۸.

۳. صدوق، محمد بن علی، من لا يحضره الفقيه، ۴۰۸/۳.

۴. مفید، محمد بن محمد، امالی، ۷۷ و ۳۴۶؛ طوسی، محمد بن حسن، امالی، ۱۱۸.

۵. همان، ۴۵۵.

(= من قتله و ناصبه و نواوه و نازعه)، لعن، خشم، عذاب، محنت و عقوبت الهی برای او خواهد بود.^{۲۱}

سپس حبیب بن مظاہر به میدان آمد و این رجز را خواند:

فارسُ هیجاء و حرب تُسرعَ	أنا حبیبٌ و أبی مظاہر
و نحنُ أوفی منکُمْ و أصبرَ	أتممْ أعدُّهُ و أکثر
حقاً و أنقی منکُمْ و أعذر ^{۲۲}	ونحنُ أعلى حجّة وأظہر

«من حبیب و پدرم مظاہر است؛ سوارکار میدان جنگ‌های شعله‌ورم. ابزار و ادوات جنگی و شمار نیروهای شما از ما افزون‌تر است ولی ما با وفاتر و شکیباتریم. ما حجتی برتر و حقانیتی روشن‌تر داریم. ما از شما پرهیز کارتر و دارای عذری برتریم.»

عمرو بن جناده به میدان جهاد گام نهاد و چنین سرود:

فِي عُقْرَهِ بِفَوَارِسِ الْإِنْصَارِ	أَضْقَى الْخَنَاقَ مِنْ أَبْنَهِنْدِ وَأَرْمَهِ
تَحْتَ الْعَجَاجَةِ مِنْ دَمِ الْكُفَّارِ	وَمَهَا جِرِينَ مُخْضِبِينَ رَمَاحِهِمْ
فَالْيَوْمُ تُخْضَبُ مِنْ دَمِ الْفَجَارِ	خَضَسْتَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ مُحَمَّدَ
رَفَضُوا الْقُرْآنَ لِنُصْرَةِ الْأَشْرَارِ	وَالْيَوْمُ تُخْضَبُ مِنْ دَمِ الْمَعَاشِرِ
بِالْمُرْهَفَاتِ وَبِالْقَنَاءِ الْخَطَّارِ	طَلَبُوا بِثَارِهِمْ بِبَدَرِ وَأَنْتَشَوا
لِلْفَاسِقِينَ بِمُرْهَفِ بَتَّارِ	وَاللهُ ربِّي لَا أَزَالُ مُضَارِباً
فِي كُلِّ يَوْمٍ تَعَانِقِ وَحِوارِ ^{۲۳}	هَذَا عَلَى الْيَوْمِ حَقٌّ وَاجِبٌ

«گریبان فرزند هند را بفسار و در عمق سرزمینش با سواران انصار بر او بتازه؛

۱. ابن قولیه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ۱۴۸.

۲. برای اطلاع بیشتر از معانی لغوی و اصطلاحی نصب و کاربردهای فقهی آن رک: معنا شناسی ناصی‌گری با تأکید بر متون امامیه تا قرن هفتم - مهدی مجتبهدی - فصل نامه امامت شماره ۱۳ و ۱۴ / سال چهارم / بهار و تابستان ۹۳.

۳. مقتل أبو مخنف: ص ۱۴۵، تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۳۳۵.

۴. الفتوح (ابن اعثم الكوفی): ج ۵ ص ۱۱۰.

و نیز با مهاجرانی که نیزه‌هایشان را در گرد و غبار جنگ از خون کافران رنگین کنند بر او بتاز؛

آن نیزه‌ها در عهد پیامبر رنگین شدند و امروز نیز از خون فاجران رنگین می‌گردد.

(بنی‌امیه) خون‌هایی را که از ایشان در جنگ بدر ریخته شده می‌طلبند و با شمشیرهای آخته و نیزه‌های بلند برگشته‌اند.

سوگند به پروردگارم، همواره با شمشیر بران با این فاسقان می‌جنگم.
امروز این‌گونه کارزار کردن یک فرضیه است بر من، در هر روز درگیری و مقابله).»

مالک بن آنس کاهلی در میدان جهاد چنین سرود:

قد علمت کاهلُهَا دُودَانِ
والخندفُيُونَ وَقَيسٌ عِيلَانٌ
بَأْنَ قَوْمِيْ قُصْمُ لِلأَقْرَانِ
يا قَوْمَ كُونَوا كَأسُودِ الْخَفَانِ
آلُ عَلَىٰ شِيعَةٍ لِلرَّحْمَنِ
وَآلُ حَرَبٍ شِيعَةٍ لِلشَّيْطَانِ^۱

«بنی‌کاهل و بنی‌دودان و قرشیان و بنی‌قیس عیلان می‌دانند، قبیله من درهم شکننده دلیران دشمن‌اند؛ ای طایفه من، چون شیران بیشه باشد.

خاندان علی علیّ پیروان خدای رحمان، و خاندان حرب (ابوسفیان) پیروان شیطان‌اند.»

سپس عبد‌الله و عبد‌الرحمان عزره غفاری به میدان آمدند و یکی از آن دو چنین سرود:

قد علمت حقاً بنو غفار
و خندفُ بعد بنی نزار

۱. قیاسا با مراجعه به منبع زیر تصحیح شده تا وزن شعر و مفهوم آن درست شود:
مشیرالأحزان (ابن نما الحلى): ۴۷، المطبعة الحيدرية - التجف الأشرف.

لنضرِ بنٰ معاشر الفجّار

يا قوم ذودوا عن بنى الأحرار

بالمشرفي و القنا الخطّار^۱

«قبایل بنی غفار و بنی خندف و بنی نزار به خوبی آگاهند که ما گروه بدکاران را با شمشیرهای برآن می‌زنیم. ای مردم از خاندان آزادگان با شمشیرهای مشرفی و نیزه‌های تیز دفاع کنید.»

ابراهیم بن حُصَین اسدی چنین رجز خواند:

أَضْرِبُ مِنْكُمْ مَفْصَلًا وَ ساقًا
لِيُهْرِقَ الْيَوْمَ دَمَ إِهْرَاقا

وَ يَرْزُقُ الْمَوْتَ أَبْوَاسْحَاقًا^۲
أَعْنَى بَنَى الْفَاجِرَةِ الْفُسَّاقًا^۳

«من [با شمشیر]، مفصل و ساق شما را می‌زنم تا امروز خون من ریخته شود و مرگ، روزی ابواسحاق گردد. من قصد فاجرزادگان فاسق کرده‌ام.»

آنگاه جون غلام ابوذر غفاری به میدان رفت و چنین سرود:

كَيْفَ تَرِي الْفَجَّارَ ضَرِبَ الْأَسْوَدَ
بِالسَّيفِ صَلَّتَأَنْ عَنْ بَنِي مُحَمَّدٍ

أَذْبَّ عَنْهُمْ بِاللِّسَانِ وَ الْيَدِ
أَرْجُو بِهِ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْمُورَدِ^۴

«بدکاران چگونه می‌بینند ضربت این سیاه را با شمشیری که در راه دفاع از فرزندان محمد ﷺ کشیده شده است؟

من با دست و زبان از ایشان حمایت می‌کنم و با این کار امید بهشت در روز

ورود به صحنه محسّر را دارم.»

قرّة بن أبي قرّة غفاری به میدان شتافت و چنین رجز خواند:

وَ خَنِدَفُ بَعْدَ بَنَى نَزَارٍ
قد عَلِمْتَ حَقًّا بَنُو غَفَارٍ

لِأَضْرِبَنَ مَعَشَرَ الْفُجَّارِ
بِأَنَّنِي الَّذِي لَهِزَّ بِرَ الضَّارِ

۱. مقتل أبو مخنف: ص ۱۵۱، تاريخ الطبری: ج ۴ ص ۳۳۷.

۲. مناقب آل أبي طالب: ج ۲ ص ۲۵۳.

۳. أنساب الأشراف (البلذري): ج ۳ ص ۱۹۶، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۳.

يَسْعُ لِي فِي ظُلْمَةِ الْغَيَارِ
 رَهْطِ النَّبِيِّ أَحْمَدَ الْمُخْتَارِ
 بِحَدَّ عَصْبٍ ذَكَرَ بَتَارِ
 دُونَ الْهُدَاةِ السَّادَةِ الْأَبْرَارِ
 «قبيله غفار و خندف و نزار آگاهند که من شیر درندهای هستم که بدکاران پلید را،

با تیزی شمشیر فولادین و بُرآن، چنان ضربه می‌زنم که برق آن در تاریکی غبار
می‌درخشد.

و با این ضربت، از هدایت‌گران بزرگوار و نیکوکار که خویشان پیامبر خدا،
احمد مختار هستند دفاع می‌کنم.»

سپس حضرت علی اکبر^{علیہ السلام} به میدان جهاد پای نهاد و چنین سرود:

تَحْنُونَ وَبَيْتَ اللَّهِ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ	أَنَا عَلَىٰ بْنُ الْحَسِينِ بْنُ عَلَىٰ
أَطْعُنُكُمْ بِالرَّمْحِ حَتَّىٰ يَنْشَأِ	وَاللَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا إِنْ الْدَّاعِيُّ
ضَرَبَ غُلَامٌ هاشِمِيٌّ عَلَوِيٌّ ^۲	أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّىٰ يَلْتَوِيُ

«منم علی، فرزند حسین بن علی، به خدای کعبه سوگند، ما به [جانشینی]
پیامبر اولی هستیم. به خدا سوگند، حرام زاده [ابن زیاد] بر ما حکومت نخواهد
کرد. شما را با نیزه آنقدر می‌زنم تا خم گردد، و با شمشیر چنان ضربت می‌زنم
که شمشیر درهم پیچد ضربت زدن جوانی هاشمی علوی.»

الْحَرْبُ قَدْ بَانَتْ لَهَا الْحَقَائِقُ	وَظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مُصَدِّقَاتٍ
وَاللَّهِ رَبُّ الْعَرْشِ لَا نُفَارِقُ	جُمُوعَكُمْ أَوْ تُقْمَدَ الْبَوَارِقَ ^۳

«حقیقت‌های جنگ آشکار گشت و آن‌گاه مردان جنگاور راستین هویدا شدند.
به خدای آفریدگار عرش و سوگند، دست از شما بر نمی‌داریم [تا جنگ پایان

۱. الفتوح (ابن اعثم الكوفي)، ج ۵ ص ۱۰۶.

۲. الفتوح (ابن اعثم الكوفي)، ج ۵ ص ۱۱۴، مقاتل الطالبيين (أبي الفرج الأصفهاني)؛ ص ۷۶.

۳. الفتوح (ابن اعثم الكوفي)، ج ۵ ص ۱۱۵، مناقب آل أبي طالب؛ ج ۳ ص ۲۵۷.

یافته] شمشیرها غلاف شود.»

رجز عبدالله بن مسلم بن عقیل

الْيَوْمُ الْقَى مُسْلِمًا وَ هُوَ أَبِى
لَيْسُوا كَقَوْمٍ عُرِفُوا بِالْكَذْبِ

وَقْتَيْهَ بَادُوا عَلَى دِينِ النَّبِيِّ
لَكِنْ خِيَارٌ وَ كَرَامٌ النَّسَبَ^۱

«امروز با پدرم مسلم و با دیگر جوانانی که در راه دین پیامبر، جان باختند، ملاقات می‌کنم.

آنها مانند مردمی که به دروغ‌گویی مشهورند، نیستند؛ بلکه نیکان و صاحب نسب‌های گرامی‌اند.»

رجز محمد بن عبدالله بن جعفر

نَشَكُوا إِلَى اللَّهِ مِنَ الْعُدُوانِ
قَدْ تَرَكُوا مَعَالِمَ الْقُرْآنِ

فَعَالَ قَوْمٌ فِي الرَّدِّي عَمْيَانٍ
وَمَحْكُمُ التَّنْزِيلِ وَالتَّبْيَانِ

وَأَظْهَرُوا الْكُفَرَ مَعَ الطُّغْيَانِ^۲

«از ستمگری و کردار دشمنانی که با کوری به فرومایگی افتاده‌اند، به خداوند شکایت می‌کنیم.

اینان نشانه‌های قرآن را رها کرده، و کفر و سرکشی را آشکار ساخته‌اند.»

رجز جعفر بن عقیل بن ابی طالب

أَنَا الْغَلامُ الْأَبْطَحِيُّ الطَّالِبِيُّ
فَنَحْنُ حَقًا سَادَةُ الدَّوَائِبِ

مِنْ مَعْشَرِ فِي هاشم وَ غَالِبٍ
فِينَا حُسْنِيُّ أَطِيبُ الْأَطَابِ^۳

«منم جوان ابطحی از آل ابی طالب، از تیره‌ای از بنی هاشم و غالب. ما به حق، سروران پیش گامانیم و حسین علیه السلام پاک‌ترین پاکان در میان ماست.»

۱. الفتوح (ابن اعثم الكوفي)، ج ۵ ص ۱۱۱، مناقب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۲۵۴.

۲. الفتوح (ابن اعثم الكوفي)، ج ۵ ص ۱۱۱، مناقب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۲۵۴.

۳. الفتوح (ابن اعثم الكوفي)، ج ۵ ص ۱۱۱، مناقب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۲۵۴.

رجز قاسم بن الحسن

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا فَرْعَ الحَسْنِ

هَذَا حَسِينٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهِنِ

سبط النبي المصطفى و المؤمن

بَيْنَ أَنَّاسٍ لَا سُقْوَ صَوْبَ الْمُزْنِ^۱

«اگر مرا نمی شناسید، من فرزند حسن؛ آن نوء پیامبر برگزیده و امین.

این حسین است که مانند اسیر گروگان میان مردمی است که هرگز مبادا از آب گوارا سیراب شوند.»

إِنِّي أَنَا الْقَاسِمُ مِنْ نَسْلٍ عَلَىٰ نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ

مِنْ شَمْرٍ ذِي الْجَوْشِ وَابْنِ الدُّعَى^۲

«من قاسم، از نسل علی هستم. به خانه خدا سوگند، ما از شمر ذی الجوشن یا حرام زاده (ابن زیاد)، به پیامبر سزاوارتریم.»

رجز قمر منیر بنی هاشم حضرت عباس بن علی

لَا إِرْهَبُ الْمَوْتَ إِذَا الْمَوْتُ زَقَ

حَتَّىٰ أُوْرَىٰ فِي الْمَصَالِبِ لَقَا

نَفْسِي لِنَفْسِ الْمُصْطَفَى الطَّهْرِ وَقاَ

إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أَغْدُو بِالسَّقَا

وَلَا أَخَافُ الشَّرَّ يَوْمَ الْمُلْتَقِي^۳

«آن گاه که پرنده مرگ صدا کند، هراسی از مرگ ندارم تا آنکه در دریایی از مردان چابک و شتابنده فرو روم و ناپدید شوم.

جان من فدای [حسین] برگزیده پاک باد. منم عباس و هر بامداد کارم سقایی است. آن روز که با شر روبه رو گردم، از آن نمی هراسم.»

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمُوا يَمِينِي

إِنِّي أَحَامِي أَبَدًا عَنِ دِينِي

نَجْلُ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ^۱

وَعَنِ إِمامٍ صَادِقِ الْيَقِينِ

۱. الفتوح (ابن اعثم الكوفي)، ج ۵ ص ۱۱۲، مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۵.

۲. مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۵.

۳. مقتل أبو مخنف: ص ۱۷۹، مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۶.

«به خدا سوگند، اگر دست راست مرا قطع کردید، من پیوسته از دین خود و از امام راست‌گوی دارای یقین که نوء پیامبر پاک و امین است دفاع می‌کنم.»

يَا نَفْسٌ لَا تَخْشِي مِنَ الْكُفَّارِ وَأَيْسَرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ
مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ قَدْ قَطَّعُوا بِغَيْرِهِمْ يَسَارِي
فَاقْصِلْهُمْ يَا رَبَّ حَرَّ النَّارِ^۲

«ای نفس از کفار نترس و در کنار پیامبر، سرور و برگزیده خدا، تو را به رحمت خدای جبار مژده باد. آنان با ستم کاری، دست چپ مرا قطع کردند، پروردگارا، آنان را به آتش [دوزخ] وارد کن.»

رجز حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام در میدان نبرد

الموت خير من رکوب العار والعار أولى من دخول النار^۳

«مرگ بهتر از ننگ است و ننگ بهتر از ورود به دوزخ است.»

أَنَا الْحَسِينُ بْنُ عَلَىٰ أَحْمَى عِيَالَاتِ أَبِي
آلِيَّتُ أَنْ لَا أَنْتَنِي أَمْضِي عَلَى دِينِ النَّبِيِّ^۴

«منم حسین بن علی. از خاندان پدرم حمایت می‌کنم. سوگند خوردهام که تسليم نشوم و برای دین پیامبر ﷺ جان دهم.»

أَنَا أَبْنَى عَلَى الْخَيْرِ مِنْ آلِ هاشِمٍ
وَنَحْنُ سَرَاجُ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ نَزَهُ
وَعَمَّى يُدْعِي ذَا الْجَنَاحَيْنِ جَعْفُرُ
وَفِينَا الْهُدَى وَالْوَحْيُ بِالْخَيْرِ
نَصُولُ بِهَذَا فِي الْأَنَامِ وَنَفْحُرُ

۱. مقتل أبو مخنف: ص ۱۷۹، مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۶.

۲. مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۶، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۰.

۳. مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۸، اللهوف: (ابن طاووس): ص ۷۰.

۴. مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۸، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۹.

وَنَحْنُ وُلَادُ الْحَوْضِ نَسْقٍ
وَشَيْعَتْنَا فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شِيعَةٍ
بِكَأسِ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ يُنْكِرُ
وَمُبْغِضُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَخْسِرُ

«منم فرزند علی، آن مرد والا از خاندان هاشم؛ هرگاه فخر کنم، همین افتخار
مرا بس است.

جدم رسول خدا، بهترین انسان از گذشتگان است و ما چراغ فروزان خدا میان
مردم هستیم.

مادرم فاطمه است از دودمان احمد، و عمومیم که صاحب دو بال (در بهشت)
است، جعفر خوانده می‌شود.

در خاندان ما، کتاب خدا به راستی نازل شده است و از هدایت و وحی به
نیکی یاد می‌شود.

ما مایه امنیت زمین برای تمام مردم هستیم. [به دشمن] حمله می‌کنیم و به این
امر در میان مردم افتخار می‌کنیم.

ما اختیار داران حوض کوثر هستیم که دوستداران مان را با جام رسول خدا
سیراب می‌کنیم و این امر قابل انکار نیست.

پیروان ما میان مردم، بهترین پیروان هستند و دشمنانمان روز قیامت زیان
می‌کنند.»

تَعَدِّيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بِفَعْلَكُمْ
أَمَا كَانَ خَيْرُ الرَّسُلِ وَصَاحْبُكُمْ إِنَّا
أَمَا كَانَتِ الزَّهْرَاءُ أُمِّيْ دُونَكُمْ
لُعْنُتُمْ وَأَخْزِيْتُمْ بِمَا قَدْ جَنِيْتُمْ
وَخَالَقْتُمْ قَوْلَ النَّبِيِّ مُحَمَّدَ
أَمَّا نَحْنُ مِنْ نَسْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدِّدِ
أَمَّا كَانَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِّيَّةِ أَحْمَدَ
فَسُوفَ تُلَاقُوا حَرَّ نَارٍ تَوَقَّدُ

«ای بدترین مردمان، با این کار خود، تجاوز کردید و با دستور پیامبر خدا،

۱. الفتوح (ابن اعثم الكوفي): ج ۵ ص ۱۱۶، الاحتجاج (الطبرسي): ج ۲ ص ۲۶، مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۳۴.

۲. مناقب آل أبي طالب: ج ۳ ص ۲۵۶، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۱.

محمد ﷺ مخالفت کردید. آیا بهترین پیامبران درباره ما به شما سفارش نکرد؟ آیا ما از نسل پیامبر تأیید شده از جانب خداوند نیستیم؟ مگر نه آن‌که زهرا سلام الله علیهم مادر من است نه شما؟ آیا [پیامبر خدا] احمد، بهترین مردمان نبود؟ با جنایتی که مرتكب شدید، گرفتار لعنت و خواری شدید، و حرارت آتش افروخته را خواهید چشید.»

منابع

القرآن الكريم.

١. أحاديث أم المؤمنين عائشة، السيد مرتضى العسكري، المتوفى: معاصر، الطبعة الخامسة، ١٤١٤
نشر: التوحيد للنشر.
٢. الاحتجاج، الشيخ أحمد بن علي الطبرسي، المتوفى: ٥٤٨ (هـ)، تحقيق، تعليق و ملاحظات: السيد محمد باقر الخرسان، نشر: دار النuman للطباعة والنشر، النجف الأشرف، ١٣٨٦ (هـ).
٣. الأخبار الطوال، ابن قبية الدينوري، المتوفى: ٢٧٦ (هـ)، تحقيق: عبد المنعم عامر، الطبعة الأولى، ١٩٦٠، نشر: دار إحياء الكتب العربية.
٤. الاختصاص، الشيخ المفيد، المتوفى: ٤١٣ (هـ)، تحقيق: على أكبر الغفارى، السيد محمود الزرندي، نشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، ١٤١٤ (هـ)، الطبعة الثانية.
٥. اختيار معرفة الرجال، الشيخ الطوسي، المتوفى: ٤٦٠ (هـ)، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، نشر: مؤسسة آل البيت للإحياء التراث، قم، ١٤٠٤ (هـ).
٦. الأربعون، محمد طاهر القمي الشيرازى، المتوفى: ١٠٩٨ (هـ)، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، نشر: المحقق، ١٤١٨ (هـ)، الطبعة الأولى.
٧. الإرشاد، الشيخ المفيد، المتوفى: ٤١٣ (هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت للإحياء التراث، بيروت، ١٤١٤ (هـ)، الطبعة الثانية.
٨. الأغانى، أبي الفرج الأصفهانى، المتوفى: ٣٥٦ (هـ)، نشر: دار إحياء التراث العربى.
٩. الأمالى، الشيخ الصدقى، المتوفى: ٢٨١ (هـ)، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية، مؤسسة البعثة، قم، نشر: مركز الطباعة والنشر فى مؤسسة البعثة، ١٤١٧، الطبعة الأولى.

١٠. الأُمالي، الشِّيخ المُفْعِد، الْمُتَوَفِّى: ٤١٣ (هـ)، تَحْقِيق: حُسْنِي الْأَسْتَاد ولِي، عَلَى أَكْبَرِ الْغَفارِي، نَسْر: دَارِ الْمُفْعِد لِلطبَاعَةِ وَالنَّسْرِ وَالتَّوزِيعِ، بَيْرُوت، ١٤١٤ (هـ)، الطَّبْعَةُ الثَّانِيَةُ.
١١. أَنْسَابُ الْأَشْرَافِ، أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنُ جَابِرِ (الْبَلَادِرِيِّ)، الْمُتَوَفِّى: ٢٧٩ (هـ)، تَحْقِيق: الدَّكتُور مُحَمَّد حَمِيدُ اللَّهِ، نَسْر: مَعْهَدُ الْمُخْطُوطَاتِ بِجَامِعَةِ الدُّولِ الْعَرَبِيَّةِ بِالاشْتِراكِ مَعَ دَارِ الْمَعْارِفِ بِمَصْرِ.
١٢. بَحَارُ الْأَنْوَارِ الْجَامِعَةُ لِدَرَرِ أَخْبَارِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، الْعَالَمَةُ الْمُجلِّسِيُّ، الْمُتَوَفِّى: ١١١١ (هـ)، الطَّبْعَةُ الثَّانِيَةُ الْمُصْحَّحةُ، نَسْر: مَؤْسَسَةُ الْوَفَاءِ، بَيْرُوت، ١٤٠٣ (هـ).
١٣. الْبَدَايَةُ وَالنَّهَايَةُ، ابْنُ كَثِيرٍ، الْمُتَوَفِّى: ٧٧٤ (هـ)، تَحْقِيق: عَلَى شِيرِيٍّ، الطَّبْعَةُ الْأُولَى، ١٤٠٨، نَسْر: دَارِ إِحْيَا التِّرَاثِ الْعَرَبِيِّ - بَيْرُوت - لَبَّانٌ.
١٤. تَارِيخُ الْطَّبَرِيِّ، مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ الْطَّبَرِيِّ، الْمُتَوَفِّى: ٣١٠ (هـ)، تَحْقِيق: نَخْبَةُ الْعُلَمَاءِ الْأَجْلَاءِ، الطَّبْعَةُ الرَّابِعَةُ، ١٤٠٣، نَسْر: مَؤْسَسَةُ الْأَعْلَمِيِّ لِلْمُطَبَّعَاتِ - بَيْرُوت - لَبَّانٌ.
١٥. تَارِيخُ الْيَعْقُوبِيِّ، الْيَعْقُوبِيُّ، الْمُتَوَفِّى: ٢٨٤ (هـ)، نَسْر: دَارِ صَادِرٍ - بَيْرُوت - لَبَّانٌ.
١٦. تَارِيخُ مَدِينَةِ دَمْشَقِ، ابْنُ عَسَكِرٍ، الْمُتَوَفِّى: ٥٧١ (هـ)، تَحْقِيق: عَلَى شِيرِيٍّ، نَسْر: دَارُ الْفَكْرِ لِلطبَاعَةِ وَالنَّسْرِ وَالتَّوزِيعِ - بَيْرُوت - لَبَّانٌ، ١٤١٥.
١٧. تَذَكْرَةُ الْحَفَاظِ، الْذَّهَبِيُّ، الْمُتَوَفِّى: ٧٤٨ (هـ)، نَسْر: دَارِ إِحْيَا التِّرَاثِ الْعَرَبِيِّ - بَيْرُوت - لَبَّانٌ.
١٨. الْجَملُ، الشِّيخُ الْمُفْعِدُ، الْمُتَوَفِّى: ٤١٣ (هـ)، تَحْقِيقُ وَنَسْر: مَكْتبَةُ الدَّاوَرِيِّ، قَمٌّ.
١٩. جَوَاهِرُ التَّارِيخِ، الشِّيخُ عَلَى الْكُورَانِيِّ الْعَالَمِيُّ، الْمُتَوَفِّى: مُعاصرٌ، الطَّبْعَةُ الْأُولَى، سَالُ الطَّبْعَةِ ١٤٢٦، نَسْر: دَارُ الْهَدِّيِّ.
٢٠. حَيَاةُ الْإِمامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، الشِّيخُ باقِرُ شَرِيفُ الْقَرْشَى، الْمُتَوَفِّى: مُعاصرٌ، الطَّبْعَةُ الْأُولَى، ١٣٩٤، مَطَبَعةُ الْآدَابِ - النَّجَفِ الْأَشْرَفِ.
٢١. خَزَانَةُ الْأَدَبِ، الْبَغْدَادِيُّ، الْمُتَوَفِّى: ١٠٩٣ (هـ)، تَحْقِيق: مُحَمَّدُ نَبِيلُ طَرِيفِيٍّ / إِمِيلُ بَدِيعُ الْيَعْقوبِ، الطَّبْعَةُ الْأُولَى، ١٩٩٨ (م)، نَسْر: دَارُ الْكِتَابِ الْعَلَمِيَّةِ.
٢٢. الْخَصَالُ، الشِّيخُ الصَّدُوقُ، الْمُتَوَفِّى: ٣٨١ (هـ)، تَحْقِيق، تَصْحِيحٌ وَتَعْلِيقٌ: عَلَى أَكْبَرِ الْغَفارِيِّ، نَسْر: مَنشُورَاتُ جَمَاعَةِ الْمُدْرِسِينِ فِي الْحُوزَةِ الْعَلَمِيَّةِ فِي قَمِ الْمَقْدَسَةِ، ١٤٠٣.
٢٣. دِعَائِمُ الْإِسْلَامِ، الْقَاضِيُّ النَّعْمَانُ الْمَغْرِبِيُّ، الْمُتَوَفِّى: ٣٦٣ (هـ)، تَحْقِيق: أَصْفَ بنْ عَلَى أَصْغَرِ فِيضِيِّ، نَسْر: دَارُ الْمَعْارِفِ، الْقَاهِرَةُ، ١٣٨٣.
٢٤. الْذَّرِيعَةُ، آفَاقُ بَرْرَگِ الطَّهْرَانِيُّ، الْمُتَوَفِّى: ١٣٨٩ (هـ)، نَسْر: دَارُ الْأَضْوَاءِ، بَيْرُوت، ١٤٠٣ (هـ)، الطَّبْعَةُ الْثَّالِثَةُ.

٢٥. **ربع الأبرار ونصول الأخبار**، الزمخشري، المتوفى: ٥٣٨ (هـ)، تحقيق: عبد الأمير مهنا، الطبعة الأولى، ١٤١٢، نشر: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات - بيروت.
٢٦. **سر السلسلة العلوية**، أبي نصر البخاري، المتوفى: ح ٣٤١ (هـ)، تحقيق: السيد محمد صادق بحر العلوم، الطبعة الأولى، ١٤١٣، نشر: انتشارات شريف الرضي.
٢٧. **سنن الترمذى**، الترمذى، المتوفى: ٢٧٩ (هـ)، تحقيق: تحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف، الطبعة الثانية، ١٤٠٣، نشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - لبنان.
٢٨. **سنن النسائي**، النسائي، المتوفى: ٣٠٣ (هـ)، الطبعة الأولى، ١٣٤٨، نشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
٢٩. **شرح الأخبار في فضائل أئمة الأطهار عليهما السلام**، القاضى النعمان المغربي، المتوفى: ٣٦٣ (هـ)، تحقيق: السيد محمد الحسينى الجلاوى، نشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرسين بقم المشرفة.
٣٠. **شرح نهج البلاغة**، ابن أبي الحديد، المتوفى: ٦٥٦ (هـ)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، الطبعة الأولى، ١٣٧٨، نشر: دار إحياء الكتب العربية - عيسى البابى الحلبي وشركاه.
٣١. **صحیح ابن حبان**، ابن حبان، المتوفى: ٣٥٤ (هـ)، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، الطبعة الثانية، ١٤١٤، نشر: مؤسسة الرسالة.
٣٢. **صحیح البخاری**، البخاری، المتوفى: ٢٥٦ (هـ)، نشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة ١٤٠١.
٣٣. **صحیح مسلم**، مسلم النیساپوری، المتوفى: ٢٦١ (هـ)، نشر: دار الفكر - بيروت - لبنان.
٣٤. **الصوارم المهرقة في جواب الصواعق المحرقة**، الشهيد نور الله التسترى، المتوفى: ١٠١٩ (هـ)، تحقيق: السيد جلال الدين المحدث، ١٣٦٧.
٣٥. **الطبقات الكبرى**، ابن سعد، المتوفى: ٢٣٠ (هـ)، چاپخانه: دار صادر- بيروت، نشر: دار صادر- بيروت.
٣٦. **علل الشرائع**، الشيخ الصدوق، المتوفى: ٣٨١ (هـ)، تحقيق وتقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم، نشر: منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها، النجف الأشرف، ١٣٨٥ (هـ).
٣٧. **العالّم الإمام الحسين عليهما السلام**، الشيخ عبد الله البحراني، المتوفى: ١١٣٠ (هـ)، تحقيق ونشر: مدرسة الإمام المهدي عليهما السلام، إشراف: السيد محمد باقر الموحد الأبطحي الإصفهانى، قم، ١٤٠٧ (هـ)، الطبعة الأولى المحققة.
٣٨. **عيون الأنباء في طبقات الأطباء**، ابن أبي أصيبيعة، المتوفى: ٦٦٨ (هـ)، تحقيق: الدكتور نزار رضا، نشر: دار مكتبة الحياة.
٣٩. **الفتوح**، أحمد بن أعمش الكوفي، المتوفى: ٣١٤ (هـ)، تحقيق: على شيرى، الطبعة الأولى، ١٤١١، نشر:

دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع.

٤٠. **الفصول المهمة في معرفة الأئمة**، على بن محمد أحمد المالكي (ابن الصباغ)، المتوفى: ٨٥٥ (هـ)، تحقيق: سامي الغريري، الطبعة الأولى، ١٤٢٢، نشر: دار الحديث للطباعة والنشر.

٤١. **الكافى**، الشيخ الكليني، المتوفى: ٣٢٩ (هـ)، تحقيق، تصحيح وتعليق: على أكبر الغفارى، نشر: دار الكتب الإسلامية، طهران، ١٣٦٣ (هـ.ش)، الطبعة الخامسة.

٤٢. **كتاب سليم بن قيس**، المتوفى: ١ (هـ)، تحقيق محمد باقر الأنصارى الزنجانى، نشر: إنتشارات دليل ما، قم.

٤٣. **اللهوف فى قتل الطفوف**، السيد ابن طاوس، المتوفى: ٦٦٤ (هـ)، تحقيق ونشر: أنوار الهدى، قم، ١٤١٧ (هـ)، الطبعة الأولى.

٤٤. **مثير الأحزان**، ابن نما الحلى، المتوفى: ٦٤٥ (هـ)، نشر: المطبعة الحيدرية، النجف الأشرف، ١٣٦٩ (هـ).

٤٥. **المسترشد**، محمد بن جرير الطبرى (الشيعى)، المتوفى: ٤ (هـ)، تحقيق: الشيخ أحمد المحمودى، نشر: مؤسسة الثقافة الإسلامية لکوشانبور، ١٤١٥ (هـ)، الطبعة الأولى المحققة.

٤٦. **مستند أحمد**، الإمام أحمد بن حنبل، المتوفى: ٢٤١ (هـ)، نشر: دار صادر - بيروت - لبنان.

٤٧. **المصنف**، ابن أبي شيبة الكوفي، المتوفى: ٢٣٥ (هـ)، تحقيق: تحقيق وتعليق: سعيد اللحام، الطبعة الأولى، ١٤٠٩، نشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.

٤٨. **مطالب المسؤول فى مناقب آل الرسول** عليه السلام، محمد بن طلحة الشافعى، المتوفى: ٦٥٢ (هـ)، تحقيق: ماجد ابن أحمد العطية.

٤٩. **معانى الأخبار**، الشيخ الصدوق، المتوفى: ٣٨١ (هـ)، تحقيق: على أكبر الغفارى، نشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرسين بقم المشرفة، ١٣٧٩ (هـ).

٥٠. **معجم البلدان**، الجموى، المتوفى: ٦٢٦ (هـ)، نشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت - لبنان، ١٣٩٩.

٥١. **مقاتل الطالبين**، أبي الفرج الأصفهانى، المتوفى: ٣٥٦ (هـ)، تحقيق: كاظم المظفر، الطبعة الثانية، ١٣٨٥، نشر: منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها - النجف الأشرف.

٥٢. **مقتل الحسين** عليه السلام، أبو مخنف الأزدي، المتوفى: ١٥٧ (هـ)، تحقيق: حسين الغفارى، مطبعة العلمية - قم.

٥٣. **مناقب آل أبي طالب**، ابن شهر آشوب، المتوفى: ٥٨٨ (هـ)، تحقيق، تصحيح وشرح ومقابلة: لجنة من أساتذة النجف الأشرف، نشر: المكتبة الحيدرية، النجف الأشرف، ١٣٧٦ (هـ).

٥٤. المناقب، الموفق الخوارزمي، المتوفى: ٥٦٨ (هـ)، تحقيق: الشيخ مالك المحمودي، الطبعة الثانية، ١٤١٤، نشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرسين بقم المشرفة.
٥٥. نهج البلاغة، السيد الشريف الرضي، المتوفى: ٤٠٦ (هـ)، تحقيق: شرح: الشيخ محمد عبده، نشر: دار الذخائر، قم، ١٤١٢ (هـ)، الطبعة الأولى.
٥٦. وقعة صفين، ابن مراح المتنكري، المتوفى: ٢١٢ (هـ)، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، نشر: المؤسسة العربية الحديثة للطبع والنشر والتوزيع، القاهرة، ١٣٨٢ (هـ)، الطبعة الثانية.
٥٧. ينابيع المودة لذوى القربى، القندوزى، المتوفى: ١٢٩٤ (هـ)، تحقيق: سيد على جمال أشرف الحسيني، الطبعة الأولى، ١٤١٦، نشر: دار الأسوة للطباعة والنشر.